

جمهوری اسلامی ویژه ۷۵ تیر



بهشتی، بهشتی، با خون خود نوشتی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی



## مقاومت در راه حفظ اسلام فقهاتی، عامل مهم شهادت آیت الله بهشتی بود

**● خون شهید مظلوم بهشتی و خون این ۷۲ تن ضربه‌ای محکم بر پیکر امریکا و گروهکهای آمریکایی زد و حزب الله را هم بیدارتر و منسجم‌تر کرد**

**\* با همه برکاتی که در حیات شهید مظلوم بهشتی، سراغ داشتیم در عین حال برکتی که شهادت بهشتی برای انقلاب داشت بیش از حیاتش بود \* اگر بخواهیم راه شهدا را حفظ کنیم ضرورت دارد بر آنچه که شهدا بیش از هر چیز تکیه داشتند تکیه کنیم و آن تکیه بر اسلام فقهاتی است \* شهید مظلوم بهشتی اگر شهید شد بنظر من یک عامل مهم آن مقاومتش در راه حفظ اسلام فقهاتی و مقابله با مخالفین اسلام فقهاتی و جریان ضد ولایت فقیه بود**

بلحاظ اخلاق امام و اخلاص امت نسبت به امامشان همه ناخلمیه رو می‌شود هر ناخالصی را دیر یا زود این انقلاب پس می‌زد، اما ۷ تیر سبب شد این حالنی که می‌بایست دو سال، سه سال و چند سال دیگر با کشته‌های زیادی رخ میداد و چنین سیری طی می‌شد به برکت خون شهدای ۷ تیر هر چه سریعتر این

وابسته و گروهکهای ضد انقلاب در چه موقعیتی جای داشتند و طرد و دفن آنها مستلزم صرف چه مقدار وقت و نیروی زنده اجتماعی و اتلاف انرژی نیروهای فعال و مسئولین بود.

ج- البته ما اعتقادمان این است که این انقلاب همه چیزش خدایی است و انقلابی است که

اینها بایستد حزب جمهوری اسلامی و موسسین حزب است. و آنها تمام کوششان بایکوت کردن حزب بود که بفضل خدا خودشان از بین رفتند و لبلاطل جوله ولحق دوله.

س- پیامد حادثه انفجار دفتر حزب را در روند حرکت انقلاب اسلامی چگونه می‌بینید؟

ج- من به کرات در سخنانم گفتم که مرحوم بهشتی رحمة الله علیه عمر پر برکتی داشت و در زمان حیاتش از همه فرصتها استفاده می‌کرد و واقعا وجود با برکتی بود و در انقلاب سهم بسیار مهمی داشت، در همه جا اما اعتقاد من این است که با همه برکاتی که در حیات مرحوم بهشتی ما سراغ داشتیم در عین حال برکتی که شهادت بهشتی برای انقلاب داشت بیش از حیاتش بود یعنی خون مرحوم شهید بهشتی و خون این ۷۲ تن آنچنان ضربه‌ای بر پیکر امریکا و گروهکهای آمریکایی زد و حزب... را هم بیدارتر و منسجم تر کرد که سابقه نداشت که این مرهون خون آن شهیدانی است که ایستادند و خودشانرا قربانی این خط کردند.

س- اگر این حادثه واقع نشده بود و خون شهید مظلوم آیت الله بهشتی و عده‌ای از یاران عزیز امام به زمین ریخته نمیشد امروز ما در گجا و در چه جو سیاسی و اجتماعی بسر می‌بردیم و لیبیرالهای

هاشمی رفسنجانی و شهید باهنر واز قبیل این شخصیتها که وزنه‌های انقلاب بودند مبارزه را بر علیه اینها آغاز کرد و گونه‌ای کار را جلوه داد که واقعا چهره انقلاب را میرفت که تحریف کند و عده زیادی از مردم ساده لوح نیز اغفال شده بودند همه سوابق درخشان آقای هاشمی رفسنجانی و خامنهای و مرحوم بهشتی فراموشان شد و گول ظاهر فریبنده بنی صدر را خورده بودند که این یکی از بزرگترین مشکلات ما بوده و امام هم منتظر روزی بودند که بقول معروف این میوه برسد و «کال» کنده نشود لذا گاهی که ما خدمت امام میرسیدیم و با یک تاجر و تاسفی جریانات را می‌گفتم و شیطنتهای بنی صدر را می‌گفتم امام با آرامش خاص خودشان می‌فرمودند که شما کار خودتان را بکنید و هر گاه وقتش فرا برسد با یک کلمه قضیه را حل می‌کنم. آن شرایط، شرایط سختی بود مخصوصا فشار تهمتها بر روی حزب جمهوری اسلامی، مؤسسن حزب و در رأس همه مرحوم شهید مظلوم بهشتی بود و اینها مقاومت می‌کردند.

ولی ظاهر امر معروف بود که در صف مقدم جبهه است و بسا موتور انظراف و انظراف می‌رود و با سربازها غذا می‌خورد و یک حالت مردمی به خودش گرفته بود بشکل کاذب همه این مسائل سبب شده بود که مردم یک خوشبینی به او پیدا کنند و نتیجتا خود را به مردم تحمیل کند و کرده‌ها از این موقعیت هم سوء استفاده کرده بود ولی به لحاظ اینکه فرهنگ ملت ما را نمیدانست و خوشبختانه فرهنگ انقلاب را هم نمیدانست خیلی زود باطن خودش را ظاهر کرد. از این موقعیت غرور او گرفت و به مخالفت با روحانیت پرداخت و رفته رفته با اطرافیان امام و یاران امام در افتاد مثل شهید مظلوم بهشتی، آقای خامنهای، آقای

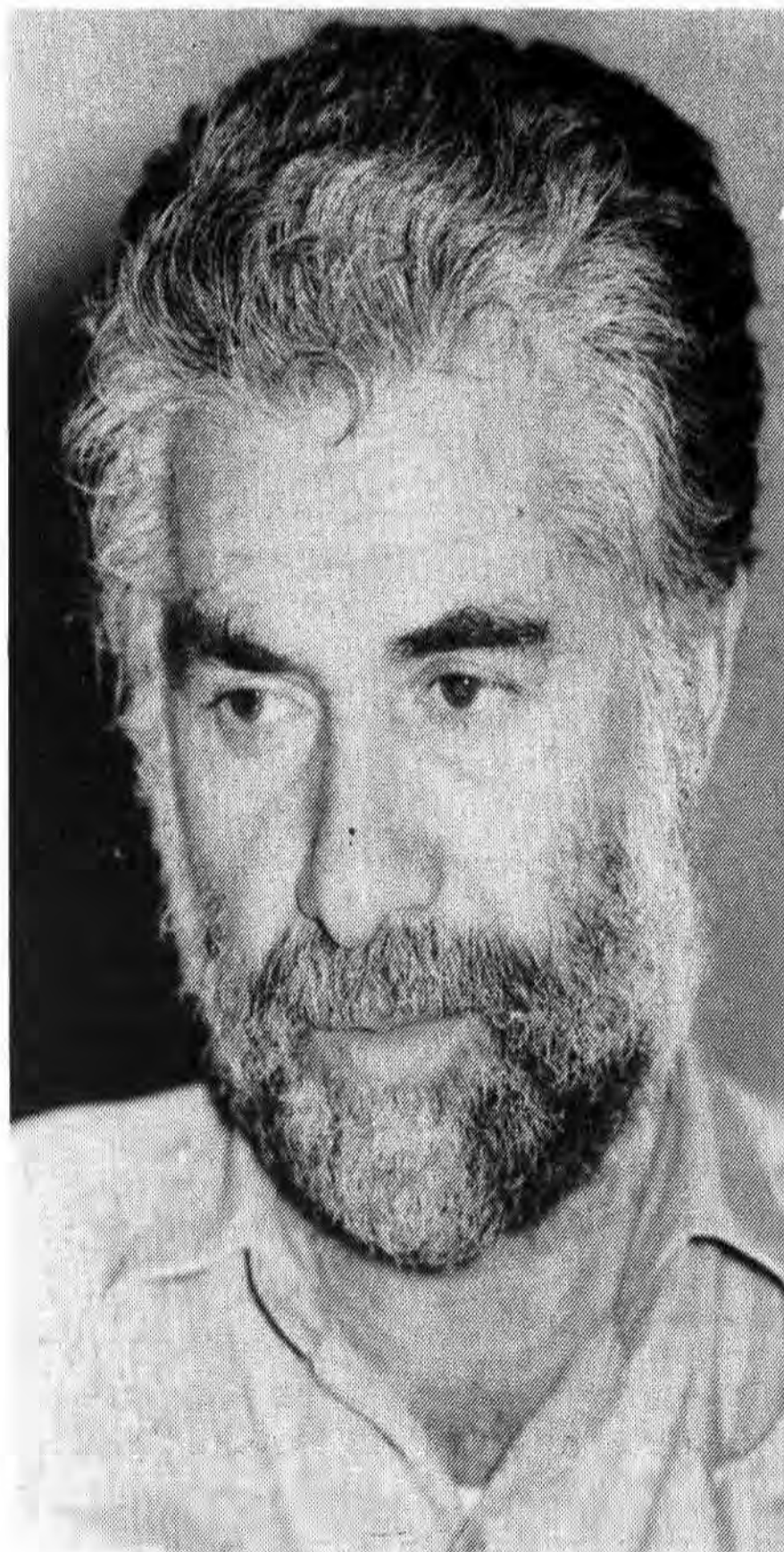
مشکلات و خطرناکتر از همه این مشکلات شکل حضور خط منافقانه لیبرالها و منافقین بود که در آن شرایط این دو جناح بظاهر متضاد با هم ائتلاف کرده بودند یعنی مشکل این بود که بنی صدر خبیث بعنوان طرفدار اما و پیرو خط امام خودش را تحمیل به مردم کرده بود و از طرفی هم با سخنرانیهایی بی‌دربی و حضورش در محافل بعلاوه با سواستفاده از فرماندهی کل قوا و حضور کاذب در جبهه‌ها یعنی در همین حالی که در بهترین کاخ‌های دزفول، بسر می‌برد و یا اگر در کاخ نبود در پناهگاههایی بود که چهارده پله می‌خورد در زیر زمین بسر می‌برد.

حجت‌الاسلام علی اکبر ناطق نوری در مصاحبه اختصاصی با خبرنگار ما پیرامون فاجعه ۷ تیر، پیامدهای واقعه و مشاهدات و خاطرات خود از این حادثه پاسخ گفت که ذیلا از نظر تان میگذرد:

س- در شرایط آنروز، انقلاب با چه مشکلاتی روبرو بود؟ وجه چیزهایی برای پویایی انقلاب اسلامی ایران ضرورت در جبهه اول داشت و همچنین امریکا و طیف نیروها و گروهکهای ضد انقلاب و وابسته، توانشان را بر سر چه اموری متمرکز کرده بودند در این میان حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را در ۷ تیر ماه ۶۰ چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج- بسم الله الرحمن الرحیم- با درود به روان پاک همه شهدا از صدر اسلام تا به امروز و مخصوصا شهدای ۷ تیر در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بویژه شهید مظلوم دکتر بهشتی اعلی الله مقام در این رابطه باید عرض کنم که در آن شرایط یعنی در شرایط قبل از ۷ تیر انقلاب ما با مشکلات زیادی که لازمه هر انقلاب هست روبرو بودیم، نوبیایی انقلاب وعدم تشکیل نیروهای خط امامی و یکسری مشکلات بیرونی هم داشتیم که لازمه انقلاب بود اما بیش از همه

## گفتگو با برادر سید محمد کیاش لحظه لحظه‌های آن شب



بود که فرصت دیدن اینکه در کجا منفجر شد و چه وقایعی در آن حالت پیش آورد فکر می‌کنم برای خیلی‌ها غیرممکن بود. مگر آنها که در بیرون بودند و به صدای بمب جلو آمدند. وقتی این واقعه اتفاق افتاد من احساس کردم که باز هم سنگ روی من می‌افتد. برای من طبیعی بود که وقتی آدم را در قبر می‌گذارند خاک و سنگ روش می‌ریزند احساس کردم این سنگها را به این منظور روی من می‌ریزند.

اما واقعه مهم از آنجا شروع شد که من احساس کردم که بسکتفر دارد زیسارت وارث می‌خواند، خواند، یکی یکی خواند و من هم خواهی نخواهی هرچه او می‌گفت دنبال می‌کردم. بعد آنهمای کوچک قرآن را خواند در آخر هم شهادتین را بزربان آورد، اول احساس کردم من مرده‌ام و او دارد بالای قبر می‌خواند و طبیعی بنظرم آمد ولی بعد احساس کردم که این خیلی نزدیک است.

جلوی گوش من است. جرأت بخودم دادم که بیرسم تو کی هستی برادر در جواب گفت که من حسینی هستم باز هم در فکر رفتم که آیا این حسینی شخصی است از تبار سید الشهداء خودش را اینطور معرفی می‌کند و یا آقای

برای تجدید خاطره بر شکوه شهادت هفتاد و دو یار صدیق امام امت در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و برای تصور لحظه‌های روحانی قبل از شهادت این عزیزان و سرداران جمهوری اسلامی با برادر سید محمد کیاش نماینده مردم اهواز در مجلس شورای اسلامی که در آنشب در اثر انفجار بمب مجروح شدند به گفتگوی کوتاهی نشستیم که متن آن از نظر تان خواهد گذشت:

که وارد سائن شدم چهار ردیف اول خالی بود تشتم در ردیف چهارم وسط ردیف و طرفین مخصوصا سمت چپ پر بود و ای... بهشتی آنجا نشسته بود. بنا بود ای... بهشتی دربارزه اقتصاد صحبت کنند که هفته پیش هم بحث را شروع کرده بودند. برادران وزرا و نمایندگان درخواست کردند حالا که مسئله ریاست جمهوری مطرح است شما سعی کنید روی این مسئله که مسئله روز است صحبت کنید. ایشان هم پذیرفتند. در این بین شاید سه دقیقه یا چهار دقیقه گذشته بود که گچ هم در دست ایشان بود. شروع کرده بودند راجع به ریاست جمهوری، من خودم ناگهان احساس کردم که تمام بدنم صوت کشید. نفهمیدم اصلا انفجاری بوده چه چیزی بوده است. رو به مردم کردم گفتم من اگر اینجا نشستم خشک شده‌ام شما این را بدانید. این اندازه در بیرون

یادم است که این اتفاق افتاد، یعنی آنقدر این بمب آتی و شدید

از آنجا که شما یکی از افرادی بودید که در جریان هفتم تیر مجروح شده‌اید لطفاً مشاهدات خودتان را از آن واقعه بفرمائید.

این را در جاهای مختلف به این دلیل اظهار کردم که واقعا بدانیم این هدفی که بدنیاالش پیش می‌رویم و در راه آن مشتاقانه شهادت را در آغوش می‌گیریم، این حقانیتی دارد. این حقانیت باید برای همه دنیا ثابت شود. واقعه ۷ تیر را همه می‌دانند و مدتی هم از آن گذشته است. در آنروز برخلاف روزهای قبل که همه را کتبا دعوت می‌کردند بعضی‌ها را تلفتی دعوت کرده بودند، حتی اشخاصی که در حزب کمتر رفت و آمد می‌کردند مثل شهید رضوان... علیه محمد منتظری. آنروز شلوغ‌تر از همه روزها بود و برخلاف هفته‌های قبل که نماز جماعت هم اجرا نمی‌شد، آنشب نماز جماعت توسط شهید مظلوم ای... بهشتی برگزار شد. متأسفانه من در نماز نبودم. من





نماز ظهر رابه امامت ایشان خواندیم، عده‌ای می‌خواستند با سوئیچت برای بهره برداری سیاسی مسیر راهپیمایی رایست میدان شهدا بکشاند ولی با هوشیاری شهید بهشتی که جریانها را زیر نظر داشت جمعیت را بست میدان آزادی کشیدیم که ایشان تمام این مسیر را پیاده

تأمینان آزادی طی کردند و یاد هست که نیروهای مسلح آنروز، تانکها و تیربارها میدان آزادی را گرفته بودند و ایشان با پنج متر فاصله بالوله تیربارها روی بلندی رفتند که وقتی مردم پیشنهاد کردند که ایشان به روی ماشین بروند شهید بهشتی گفتند این عمل مشروع نیست و ماشین مال

مردم است بعد یک بشکه‌ای آوردند و ایشان بالای آن قرار گرفت و خطاب به نیروهای مسلح و به نظامیان گفتند که به مردم ملحق شوید و سخنان بسیاری ایراد کردند. که البته خاطراتی هم در جریان استقبال از امام و مسائل بعد از پیروزی انقلاب هستند که فرصت نیست مطرح کنم.

اینجا هستند، عباس دیگر مسئله‌ای نیست و در همان حال برادرمان سبحان‌اللهی را با یک حالت نگران و خاک‌آلود دیدم، مرا یک گوشه‌ای کشید و گفت مرحوم بهشتی را من دیدم چه جور شهید شدند و دست و پایشان قطع شده، اما فعلاً به کسی گفته نشود.

مردم هم بیکارچه به فکر نجات شهید بهشتی بودند، هجوم می‌آوردند به آن قسمتی که ایشان بودند. بهر حال من یقین کردم ایشان شهید شده‌اند از آنجا به منزل برادر رفتم و جالب اینجاست که خانواده ایشان قبل از اینکه سراغ عباس‌علی را بگیرد از من پرسید بهشتی چه شد؟ که وقتی خبردار شد بهشتی شهید شده است، خیلی بی‌تابی عجیبی می‌کرد.

س- از خاطراتتان با شهید بهشتی بگوئید:

ج- خاطرات زیادی را من با مرحوم بهشتی دارم در قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، یکی از آن خاطرات ماجرای پنجشنبه قبل از هفده شهریور بود. مردم از قیطره حرکت کرده بودند و پلیس با گاز اشک‌آور دخالت کرده بود، سرانجام من به ایشان تلفن زدم و خدمتشان رسیدم و یادم است که آنروز من با لباس میدل بودم، وارد منزل ایشان شدم شهید اجازه دارم آنجا بود، بعد گزارش لحظه به لحظه میرسد و بالاخره هماهنگ کردن مردم را شهید بهشتی به شهید اجازه دارم محول کرد و ایشان گفتند خودم با هم برویم و بعد حرکت کردیم و در خیابان شریعتی به مردم ملحق شدیم، از آنجا به پیچ شمیران آمدیم و

مسئولین اجرایی و نمایندگان مجلس می‌آمدند و دکتر بهشتی هم رهبری می‌کردند و مشکلات مملکتی مطرح میشد، تصادفات آنروز با توصیه خود مرحوم بهشتی به زندان اوین رفتن، مرحوم اخوی به حزب رفتند و من رفتم به اوین برای بررسی مسائل زندان. و با آیتالله محمدی گیلانی صحبت می‌کردم و مسائل مناقین و زندان مطرح بود و عده‌ای از قضات شرع هم نشسته بودند که یک نفر آمد و گفت که از کمیته مرکزی تلفن کرده‌اند که در سرچشمه انفجار رخ داده است مردم بودیم که قضیه چسی است بعد از چند دقیقه‌ای یکی دیگتر از برادران آمد و گفت سرچشمه که هست درست است و انفجار هم در حزب است آقای لاجوردی که ایشان هم دعوت داشت منتها نرفته بودند خیلی نگران وارد اتاق شد و گفت اگر انفجار در سالن سخنرانی باشد فاجعه‌ای است و همان جلسه‌ای است که ما هم می‌بایست می‌بودیم که وقتی من شنیدم سریع آمدم پائین و سوار اتوموبیل شدم و به حزب آمدم زمانی وارد شدم که درها بسته بود از درب خیابان امیرکبیر وارد شدم، جمعیت بسیار زیادی آنجا بود، لودر مشغول برداشتن خاکها بود و جنازه‌ها را خارج می‌کردند چیزی دیگر بعنوان سالن نمی‌دیدم و آقای احمدآقا اخوی بنده که الان نماینده مجلس هستند پرسید عباس آقا (برادرم که نماینده مجلس بود) کجاست؟ من خیلی آرام گفتم زیر همین خاکهاست، گفت به همین آسانی؟ گفتم، بله وقتی همه

مسیر طی شد. س- بنظر شما اگر انقلاب اسلامی بخواهد در خط اصیل شهدای اسلام تداوم داشته باشد به کسب و ایجاد و همچنین حفظ چه عوامل و ضرورت‌هایی نیازمند است و ضرورت‌های مرحله‌ای و فعلی انقلاب را چه میدانید؟

ج- ما اگر بخواهیم آن راه را حفظ کنیم ضرورت دارد بر آنچه که شهدا پیش از هر چیز تکیه داشتند تکیه کنیم و آن تکیه بر اسلام فقه‌ای است ما هرچه داریم به برکت اسلام فقه‌ای است و مرحوم شهید بهشتی اگر شهید شد بنظر من یک عامل مهم آن مقاومتش در راه حفظ اسلام فقه‌ای و مقابله با مخالفین اسلام فقه‌ای و جریان ضدولایت فقیه و یکی از آن کسانی که اصرار داشت اصل ولایت فقیه در قانون اساسی گنجانده شود مرحوم بهشتی بود. بنابراین ما نباید اصل ولایت فقیه را به معنای واقعی کلمه نگهداری کنیم و با خط‌های سازشکارانه شرقی و نه غربی واقعا بجنگیم و تز نه شرقی و نه غربی را دور از هسرتوع سازشی نگهداری کنیم و ادامه دهیم.

● س- بفرمائید چه موقع از حادثه ۷ تیر مطلع شدید و عکس‌العملتان از شنیدن این حادثه چگونه بود؟

ج- در آن روز خود من هم می‌بایست در آن جلسه شرکت می‌کردم منتها توفیق شهادت در آن صحنه نصیب ما نشد و شاید هم خواستند نگاهمان دارند که بیشتر استخوانمان کنند. در هر حال آنروز بنا بود من هم شرکت کنم و میدانید که

## آنک بهشتی پاره تن خونین کفن شد

شب بود و عرفان بود و شوق خیل عاشق در جوف ذلت دست ناپاک منافق از حنجر تکبیر مردان حقایق فواره میزد موج خون موج شقایق

چنگال شیطان چون زکین آتشفکن شد آنک بهشتی پاره تن خونین کفن شد بازوی نستوهش بریده از بدن شد دلها اقامتگاه هفتاد و دو تن شد

در سوگشان باران گریبان چاک کردند خون جگر از چشم هستی پاک کردند سینه زنان ونوحه خوان، تکبیر گویان جسم عزیزان را میان خاک کردند لنگرود- غلامرضا احمدی

آمد بیادم هفتم تیر ای برادر یاد مصاف خون و شمشیر ای برادر خواهم شوم تندر زتنویر ای برادر شب را کنم در بند و زنجیر ای برادر

چون منفجر شد مکرابلیس شقاوت در محفل مردان ایمان و شهادت آندم منقش گشت تندیس قیامت شد شعله ور آتشفشان خشم امت

دردی کشان باده ایمان کجائید هست آفرین هستی وجدان کجائید پروانه‌گان احقر قران کجائید آه ای رموز خلقت انسان کجائید

او صدائی نشنیدم. اما بعد از مدتی طرف راست من دیوار فرو ریخت احساس کردم هوای تازه‌ای از بیرون می‌آید. گویا سه

ساعت و پنج دقیقه من در زیر آوار بودم. این هم از قدرت پروردگار و حکمت بالقعاش است

که آنجا من را سالم نگهداشت. در حقیقت شاید بخاطر همین بود که این مقام منبع شهدا را بتوانم

با زبان الکن خودم به این جامعه باز گو کنم و یا هر حکمتی که خداوند خودش بهتر از آن آگاهی دارد و من لیاقت ندارم که در این باره حتی اظهار نظری بکنم. طرف راست من فرو ریخت

هوای تازه‌ای داخل شد برادران فریاد زدند و من خودم فریاد زدم که خدایا نجات، خدایا نجات، و ما را از زیر آوار کشیدند بیرون. تا بیرون کشیدند و روی بر انکارند گذاشتند بهوش بودم که صدای

مته برقی که می‌آمد می‌شنیدم و آرزو میکردم که کاش مته برقی بخورد به بدن من که بفهمند من اینجا هستم. ولی مرا بیرون کشیدند و مدت ۷-۸ ماه در اثر از دست دادن کلیه‌ها و شکستگی

پا و پرده گوش و دستم که هنوز هم گرفتار شستم بستری شدم و همچنین چشم چم که متأسفانه از بین رفته است. خوب با اینحال هفت‌ماه هم در بیمارستان بودیم که جریانش را می‌دانید.

دلخشی که در قبرم ساطع شده بود. و اتفاقاً بیادم آمد آن روایتی که داریم: هر کس شهید بمیرد، با ولایت‌علی (ع) بمیرد، در راه

حق بمیرد ائمه معصومین به ملاقاتش می‌آیند. بلافاصله این چند مسئله با هم یک ارتباطی پیدا کرد در عین حال که خیلی

خوبی از این مسئله غمگین شده بودم و در حقیقت ناله وزاری می‌کردم و به او جواب دادم که نه نیامدند.

در عین حال این فکر هم به من کاملاً مشهود شد آنجا که این کسی که راجع به ملاقاتی‌های من سؤال میکند راجع به اشخاصی صحبت میکند که به ملاقات خود او رفته‌اند و او حالا سؤال میکند. وقتی با کمال تاسف

جواب نه دادم برای من کاملاً معلوم شد که چه کسانی را سؤال میکند. قاطعانه برگشت

گفت کیاوش تو نجات پیدا میکنی، البته خیال کردم نجات است. و باز گفتم وصیت‌نامه من

در طاقچه است در طاقچه اطاعتی که می‌نشینم است، بگو برادران، باز هم مدتی گذشت من تعجب

کردم چطور قاطعانه چنین حرفی می‌گوید. بعد از آن یک فریادی از طرف او احساس کردم. گویا

یک چیز سنگینی برویش افتاد که دیگر آخرین فریاد را کشید. و به ملاقات خدا رفت که من دیگر از

حسینی نائینی عضو کمیسیون استخدامی است. البته بعد فهمیدم که قسمت دوم درست است. وقتی که زیارت‌نامه را ایشان

تمام کردند من احساس کردم که یکدفعه یک بوی بسیار خوشی پیچید توی این قبرم. (زیرا

احساس می‌کردم آنجا قبرم است) تعجب کردم گفتم خدایا من مردام، اگر این جا قبرم است، اگر این آقا تلقین می‌گوید

تلقین گوی سر قبر اینجاست اینجا گورستان است، پس این بوی خوش از کجا پیچید؟

خیلی تعجب کردم از این بوی خوش در عین حال یک لذت زایدالوصفی آنجا مرا گرفته بود.

در همانحال که بفکر فرو رفته بودم این بوی خوش که پیچیده در قبراز چیست، مدتی طول کشید مثلاً در حدود ۵ دقیقه ۶ دقیقه بعد این آقای حسینی

برگشت از من سؤال عجیبی کرد. سؤال کرد که کیاوش (اسم من را هم برد) به ملاقات تو

آمدند؟ این سؤال اول برای من خیلی مبهم بود. که خوب مگر اینجا قبر نیست، مگر کسی باید

به ملاقات من بیاید و بعد چرا این جمع می‌گوید چرا تعداد راجع می‌بندد. اما در آن واحد با تمام

ابهامی که داشت بلافاصله ارتباط پیدا کرد با آن بوی خوشی که هنوز در مشامم بود، آن عطر

به پیشگاه امام

### آینه شیدائی

دیدمش وای تمامی ما بود رودنه، قافله نه، دریا بود همه فریاد و همه آرامش شرح عریان نهان، پیدا، بود سنبل سبز محبت ایمان همه امید زسر تا پا بود متن محسوس صداقت باور وسعت روح گل و صحرا بود از همه عشق و همه شیدائی قصه آینه‌ای گویا بود

سر برافراشته قاطع چون کوه سر مفتوح دم عیسی بود همه فریاد که عشق مائی او همه فارغ از این دنیا بود همه او «او» شده و در «او» گم نه در آن بود که هم آنجا بود طول یک عمر دویدن در حق شرح یک عمر تمامی لا بود

۶۰/۱۱ جماران عزیزالله زیادی



# سرچشمه خورشید

عطاءالله مهاجرانی

کمر از دره نه ای پست مشو مهر بورز  
تا به سرچشمه خورشید رسی چرخ زتان

(حافظ)  
هفتم تیرماه ۶۰ که بحق روز شهید نام گرفت. در تاریخ انقلاب ما مثل زهره در آسمان پرستاره است. گرچه تلاو ستارگان عشق و شهادت که هر یک چراغ تابانی فرا راه سالکان طریقتند، جان را لبریز امید می نمایند اما «سرود زهره برقص آورد مسیحارا».

ما هر هفته و گاه روز چراغ شهیدی را بر شانه نهادیم و در روشنی خون تازه که جوهر خاک را گرم کرده است راه را یافته ایم ثبات بر صراط مستقیم را در سرود خون شهیدان دیدیم. اما هفت تیر مقوله دیگری بود.

گل‌های بسیاری در روشنی فرهنگ شهادت شکفته اند و جوهر افشانده اند و مست تجلی شده اند چهره های آشنای بسیاری روی بر خاک فشرده اند و حلقه وجود را بر بازگه حق کوبیده اند. طنین صدای آشنای باران در گوش جان زمزمه اش مانده. تصویر لیزان عزیزانی بر آینه چشم در تلاو اشک محو شده... اما هفت تیر مقوله دیگری بود.

در جای جای خاک مهربان وطن، در لحظه لحظه عمر پر شور انقلاب، در رویش ریشه جان لاله های وحشی، در عطر آواره علف، در بوی خوب خاک، در ترم حیزین مادران، در آینه چشم روشن کودکان، شمیم شهادت وزیده است. امروز کسودگان در فضای مطر لایای مادرانی که اشک آینه دلشان را صیقل میدهد می شنوند که وقتی «مهدی» بیاید بابا خواهد آمد...

مادرانی که صدای پا قلقلشان را می پرزاند. «صدای پای علی؟ صدای پای محسن؟» پرسیم. نیامدند. اینها همه حماسه هائی هستند که آنها را برگ گل به خون شقایق نوشتند. اما هفت تیر مقوله دیگری بود.

دیدند! گاهی باغیان در گلزار خود به گلی دل می بستند. گاهی پدر در میان فرزندان خود در آینه چشم یکی می شکفتند. گاهی خاطراتی خاطره خاطرها میشود، مثل خداوند که نور نور و نیرانوار است. هفت تیر از این مقوله بود.

میدانید ائمه معصوم ما، هر سازه نفر شهید شده اند. اما شهادت امام حسین رنگ دیگری دارد که بلا قلبها را می لرزاند. کربلای هفت تیر از این مقوله بود.

میدانید چشمه های شور و شهادت هر یک آینه تمام نمای عشق و نیاید اما «سرچشمه» هوای دیگری دارد. اگر آن شب در سر چشمه بودی می دیدی که «محمد» محراب بزرگی شده، گل ولایت شکفته می دیدی؟

دل بر سردان فداه مدهوش کن بر سر برتن سبزه جانها  
بره دلگسار، رفته دلگسار سوی حلالان یون، روانها  
جانها همه با کشیده این دلها همه گشته دل ز جانها  
سر بر سر برده های حیرت زده ها بر خاک جان فشانها

آن شب را تا صبح چشمهای بسیاری به وسیل اشک ره خواب می زدند. دل‌های بسیاری در حسرت پرپر میزدند صبح که به مجلس می آمدیم. روزنامه جمهوری اسلامی دست به دست میشد. بیست و نهم تیر مردی در کسوف ستار دستم در

تویوس روزنامه را نگاه میکرد. و اشک آمانش نمیداد. قطره های درشت اشک بر کاغذ کاهی روزنامه می غلتید و نشست میکرد و بهم می پیوست پیرمرد نفس کرده بود. پیشانی اش روی سبزه صفدلی

جلو گذاشت و بغض ترکیب.

در مجلس چشمها آینه خون بود. نگاهها زمین را می کابود. هادی غفاری عیاش افتاده بود جلوی تالار نشسته بودیم کلام در دهانش نمی گردید. چشمانش مات بود. «اجاره حزب چنده؟ کو این آقا که می گفت اجاره حزب چنده؟ بهشتی دستش قطع شده، از حسینی زابل لپهایش مانده...» و صدای گریه بلند بود.

تصویر آشنای شهیدان مجالت نمیداد. بهشتی، مستظری، حقانی، هاشمی، صادقی، استکی، ... بشارت روز نامه دستش بود «خوب من شهید زنده ام. عکس مرا هم جزء، شهدا انداخته «بشارت هم بعدا به کاروان شهیدان پیوست. نمایندگان مترصد بودند که با آقای هاشمی رفنجانی ملاقات کنند. ساعت دو بعد از ظهر دور رادیو حلقه زدند. اما چه گفته... شهید مظلوم، آرامش و آهنگ صدای امام دل‌های تفتیده را آرام کرد. صدای او «بانگ آب بود در گوش تشنگان» بغضها در گلو شکست و دل‌ها آرام شد. گرچه موج جمعیت که روبروی مجلس بر سر سینه میکوفت و میگفت «ایران پر از بهشتیه» امید آفرین بود. اما این دغدغه در دل‌ها افتاد که مجلس تشکیل می شود؟

از آغاز مجلس «تخته نشان» تهمت‌ها بود. از روز اول که آهنگ مجلس آهنگ ولایت بود سفیانیها دندان نشان دادند. آنان مجلس هماهنگ با رئیس جمهوری خواستند و مجلس همگام با انقلاب و هماهنگ با امام بود و سرانجام تقابل با مجلس «تثوری کی برود؟» بود. جبهه متحد ضد انقلاب که چتر دفتر هماهنگی بر سرشان بود و دست آمریکا در دستشان با یورش بسی آسان خود مجلس را می کوبیدند.

مجلس را یکبار از اکثریت انداختند و خود را به امام حسین (ع) تشبیه کردند که حج را رها کرد و به کربلا رفت. کربلائیان آنان بودند که در سنگر مجلس ماندند و در هفت تیر در کربلای سرچشمه نرد عشق باخندند. همین جا، جای این سؤال نیست که راستی در مقابل موج ترور و براندازی چگونه شده که بر دامان لیرالها گردی نشستیم؟ غیر از این است که آمریکا ایستاد و در استین دارد و می پرورد؟ در هر حال دغدغه این بود که با شهادت بیست و هفت نفر از نمایندگان آیا مجلس اکثریت لازم را احراز خواهد کرد یا نه؟ جلسه برای روز چهارشنبه اعلام شد صبح چهارشنبه در چشمه نگرانی موج میزد. رسمیت پیدا میکنیم؟ یا حضور ۱۸۲ نفر مجلس رسمیت یافت. هفت نفر از شهیدان زنده، مجروحین حادثه هفت تیر به مجلس آمدند. آقای کیاوش در تخت بود. این آیات تلاوت شد: «ولنبولنکم بشی من الخوف والجوع و نقص من الاموال والافس والشمات و بشرا للصابرین. الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا تالله و انا الیه راجعون» و اشک از چشمها می جوشید. شعری هم که خوانده شد بر لطف و مناسب بود:

بگر به صحنه نینوا  
صفی از هوا، صفی از خدا  
صف حق همه شرف آفرین  
دگری همه ننگ و همه خطا

نخستین سخنران آقای باغانی بود. با لباس بیمارستان آمده بود. گفت: «از آغاز تشکیل این حکومت اسلامی حملات همه جانبه و تبلیغاتی، و نظامی خود را متوجه به قوای حاکم جمهوری اسلامی کرده بود، همواره از مجلسی که اکثر نمایندگان او را متعصبین مذهبی معرفی میکرد و طرفداران حزب جمهوری اسلامی آنها را معرفی میکرد امریکای جهانخواه، دل میزد و شکوه میکرد از مجلس شورای اسلامی ایران، شکوه میکرد که اکثر نمایندگان آن

متعصبین مذهبی هستند. در خط سازش ناپذیر شرق و غرب هستند همواره جهانخواهان از قوه قضائیه کشور جمهوری اسلامی مذمت و انتقاد میکردند. همواره از رئیس دیوانعالی کشور بازشتی یاد میکردند و این جنگ تبلیغاتی برای این بود که نگذارند بوسیله قوه قضائیه احکام اسلام تدوین بشود و به مرحله اجرا در بیاید همواره دشمنان انقلاب و مزدوران پلید داخلی آنها از هیئت دولت و از قوه مجریه انتقاد میکردند آنان را خشک سرانان را مستعصب آنان را متعجب معرفی میکردند. اینهمه تبلیغات برای این بود که این قوای سه گانه ای که به این شکل بوجود آمده بود. قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه مجریه، باب طبع دشمنان انقلاب اسلامی نبود و می دانستند دستشان برای همیشه واگر وضع به این منوال باشد، باید از ایران کوتاه شود. دشمن کوردل همه نیرنگهای خود را یکبار برد از محاصره اقتصادی، از حمله نظامی، از کودتای نظامی از جنگ تحمیلی عراق، همه و همه را تجربه کرد دید که به نتیجه نمیرسد دست به هولناکترین جنایت و فجیعترین جنایت زد. جنایت عظیمی که انسان نمیداند باجه بیان آن را تشریح کند. مسئولین مملکت یک عسده افشاراد مستذین، مستعبد

مسلمان خیر خواه مسلمین، دلسوز کشور، برای مذاکره در امور مهمه کشور جمع شده بودند دشمن کوردل آخرین ترفند خود را بکار برد با انفجار مهیب سالن اجتماعات حزب جمهوری اسلامی، بیش از هفتاد و دوتن را شهید و تعدادی را مجروح کرد. به امید اینکه قوای سه گانه حاکم بر جمهوری اسلامی متلاشی شود.

مجلس از اکثریت بیفتد، دولت منحل شود. قوه قضائیه متلاشی شود... زرهانی گفت: این کار را میکنند تا انقلاب الهی ما را که با سیاست بازی شیادان به بن بست کشیده شد با ترور به بن بست بکشانند. چه بیهوده فکر میکنند. آنان که این راه را انتخاب کرده اند از سالها پیش آماده شهادت بودند و مرگ را در راه آرمانهای مقدس خویش یک فوز عظیم میدانستند. مجلس شورای اسلامی در این حادثه در حالیکه هنوز خون چمران سلحشور و کمالی نیای متقی اش خشک نشده بود و در حالیکه هنوز خامه های فهران و متفکرین سلامتی خود را بدست نیآورده بود، بیست و هفت تن دیگر از صاحب نظران و فرزندان و اسلام شناسانش را تقدیم راه خدا نمود هر چند این فقدان جانسوز و ناگوار است، اما فلسفه تاریخ تشیع ایجاب میکند ما خون بهترین فرزندانمان بنیادهای تفکر و حکومت شیعی بارور شود تا بشریت مظلوم راه خود را بشناسد و گلد بیروزی را دریابد. مجلس روزی میتواند از اکثریت بیفتد که ملت ایران را از اکثریت بیندازند. زیرا مجلس تلور مردم است و مردم نیز هیچگاه بدست این هزارگان ناقابل ساقط نخواهند شد و مسلم است که با این شیوه های ناخردانه گور خود را خواهند کند. مجلس مجلس خون و اشک و حریت بود.

تصویر شهیدان در میانه میدان ایستاده بودند و بر صدایها... در جای جای مجلس بوی خوش گل پیچیده بود. بر صدایها گل‌های سرخ مثل چراغ می سوخت و این فریاد در سینات می پیچید که: «هر گل سرخی که رست از مدد خون ماست»

گل شهادت شکفته بود و شهید خداوند را بران خون که نابترین و خالصترین و گرمترین و روشنترین زیانهاست تسخیر میگوید. فضا آنجان سنگین بود که دیوانهات میگرد. هر جا چشم میگردانی چشمان شهیدی در نگاه گره می خورد. کسار دستم دستک لوانسانی می نشست حالا نسیم همیشه اش و صفای ناش دارد در آینه خون می لرزد و برده ای از اشک جنسها را پیوسته و سایه سرخی خون و گل بر چشمها افتاده و

غمزه سرین نه ز باد صباست  
گر از خاک تاس بویاست

برده سوسن که مصایح پوست  
حمله ریان را با تسخیر پوست

آقای خطبالی اشعار امام حسین علیه السلام را تلاوت کرد و بعضی ترکیب.

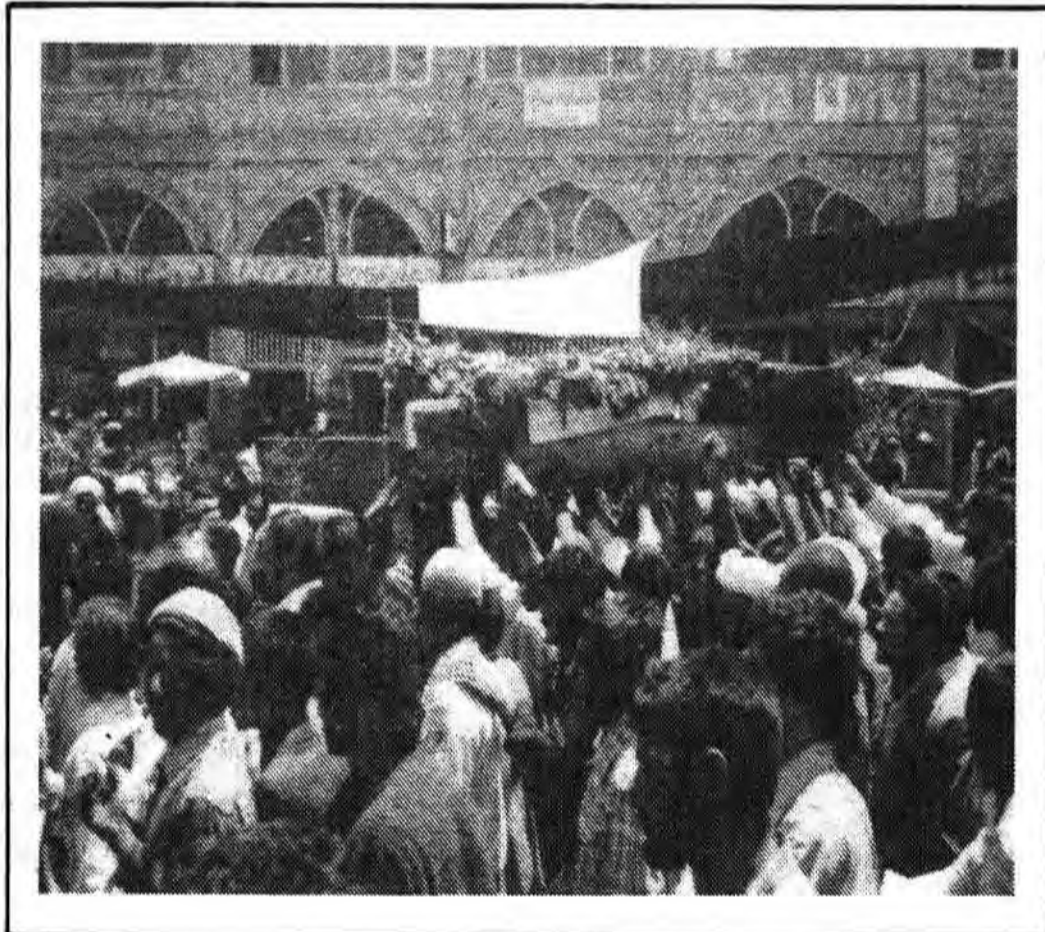
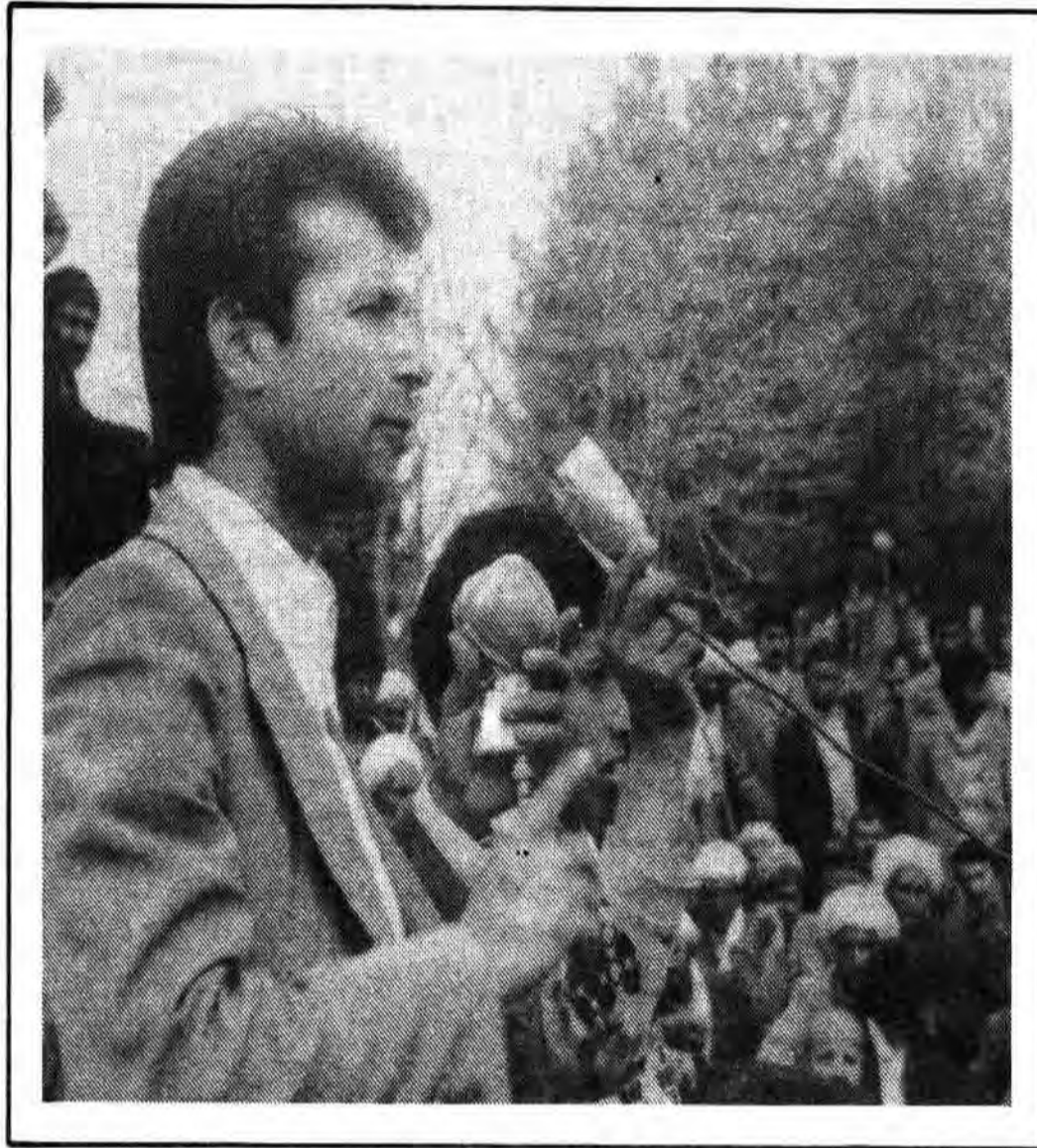
سامعی و ما بالموت عار علی القی  
اذا مانوی حقا وجاهد مسلما

وواصی الرجال الصالحین بنفسه  
فواحد منور مخالف مجرما



شهید علی اکبر دهقان:

# تمام تلاش دشمن این است که روحانیت را از مردم جدا کند



می بینیم با توجه و تکیه به این نکته و تکیه به این نقطه که رهبری انقلاب این تکیه‌ای که امام قرار گرفتند، رهبری انقلاب هستند، روحانیت متعهد هست، می بینیم با یک صحبت یکساعته خیلی ساده، مستبیدی که پایه‌های حکومتش را داشت از رضاخان محکمتر میکرد مستبیدی که در زمانی داشت بر مرده مردم سوار میشد که حتی افراد روستاهای دورافتاده از سیاست اطلاع داشتند. در زمانی که اکثر مردم آگاهی داشتند، زمان با زمان رضاخان فرق داشت. در اینجا بعثت ناآگاهی مردم رضاخان بر مردها سوار میشد، اما در اینجا با آگاهی داشتند سوار میشدند، با یک صحبت یکساعته این را هم بجای فرستاد که گذشتگان را فرستاد.

می خریدند، این روحانیت مورد حمله دشمن بود و در صدر این روحانیت رهبری و می بینیم که الان هم دشمن تمام حمله‌اش را متوجه همان نقطه کرده است. بد نیست که عرض کنم شاید من و امثال من و شاید افراد کم‌سن‌وسال که کمتر به بعضی از نکته‌ها توجه میکردند، ظرافت مسأله را نمیدانستند. اکنون مسلم شد که اگر روحانیت و بخصوص مرجعیت و رهبری از مردم دور باشد این ولایت فقهی که در قانون اساسی گنجانده شده است به این صورت نباشد آن زمان زمانی است که برای پیروزی بر یک دیکتاتور حداقل باز هم اگر که خود روحانیون هم دست‌درست هم دهند، بیش از شصت هزار شهید و صدهزار معلول نیاز دارد و حال آنکه

می کنم، اول میدانیم که تمام هم و تلاش دشمنان از سالها و شاید چند قرن پیش این بود که روحانیت را از مردم جدا کنند. البته پرواضح است که این تفرقه و جدایی روحانیت از مردم هر اهل لیاقتی نبود روحانیتی مورد نظر آنها بود که اتفاقاً مورد نظر ما هم هست. آنها کار به شیخ‌الدوله‌ها نداشتند و آنها آزاد بودند. اما روحانیون متعهد و مقاومی که در برابر حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی گذشته ایستادند روحانیت بودی که ملت را به مقاومت در برابر تجاوز و زور دعوت میکردند، روحانیتی که به خاطر دفاع از اسلام و قرآن حاضر بودند که از همه چیز خودشان سگدرتند و شکجه‌گشاهها و تبعیدگاهها و جویهای دار را برای رسیدن به هدفشان به جان

متن زیر آخرین نطق قبل از دستور شهید علی اکبر دهقان در سی خرداد سال ۶۰ می‌باشد.  
بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام و اهله و نذل بها النفاق و اهله» خجسته زادروز منجی عالم بشریت حضرت حجة بن الحسن العسكري ارواحنا فداه را به منتظرانش و بخصوص به برجسته نایب روح‌الله رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و امت شهید پرور اسلامی و امت شهید پرور ایران و تمام مستضعفین جهان تبریک عرض نموده و تعجیل در فرحش را از حضرت حق خواهانم.  
در این وقت مختصر به چهار نکته‌ای که بنظر خودم لازم میدانم یادآوری کنم اشاره

قال عشت لوالله وان ستانم الم  
کسی بگفت که این نمیشد  
آمدیم و آمدنیم شهید بشویم تا اینکه فرخست پیروز حسینی  
انقلاب اسلامی ایران بارور بشود و تمام دنیا را در بر بگیرد  
موجود بگردد.  
معاذ بخواه گفته بودم هر چه داریم از قلم امام و خون شهید داریم  
آن قلمی که مصداق حدیث العلماء افضل من دماء الشهداء است  
اولین روز این قلم مبارک خط داد و خون شهید خرمی را احیا کرد  
در همه مراحل از شروع تا پیروزی و از پیروزی تا امروز، صفت سید  
هدیون آن قلم بر بخت و این خونهای پاک است، ولی شهادت این  
گره‌ها آفرینان جدید، نقطه عطفی است در تاریخ شهادت...  
نوبت به آقای هاشمی و مستجابی رئیس مجلس رسید. سوز  
اشک در چشمانش بود و لاله در صدایش.  
«من امروز برای اداره مجلس دچار یک مشکل احساسی هستم  
اما از لحاظ عقلی و خرد و تفکر مشکلی نیست. به اطراف مجلس نگاه  
هر طرف نگاه میکنم شاخه‌های گل و عکسهای نور چشمان عزیزان  
از دست‌رفته‌مان روی صندلیهای خالی این نمایندگان ملت و  
میهنمان پیغمبر در پیشانی توخالی ما از اداره مجلس دور می‌کنند.  
خدای گریه بلند بود، چشمان به گلهای عکسها دوخته شده بود.  
امروز مجلس ما در هیئت از مجلس همه ما در دنیا گریه و سادمان  
است ضد انقلاب و دشمن در طول انقلاب تا امروز از ما شهید زیاد  
گرفته، دهها هزار شهید که هر یک از آنها گمنامان و نامداران  
امروز با مقام شهادت که عالی‌ترین مقام تکامل انسان در زندگی  
است. حواله خدا در لاله‌ها جوار پیغمبر، جوار الهه جوار شهیدای  
گره‌ها و احد و بدر و همه جوانان جهان و حسن اولادک و بقا آنها از  
مجلسها ناظر ما هستند. بیایم این مجلس امروز زیر نظر شهید  
است... بخاطر همان چیزی که شما شهید شدید ما مستضعفان  
می‌کنیم و تا این انقلاب... تا روزی نهم و اگر هم ما باشیم ملت  
ما مردم ما آنها که در روز اول ما حضورشان را در سراسر کشور  
دید و هنوز امواجی که بیخود نماندند دارند دنیا را شکر میدهد  
آنها این راه را ادامه میدهند. یک مرتبه دیگر اسم عزیزانمان را  
در این مجلس می‌بینیم. شهید در الله طباطبائی، عبدالحمید دایلمه  
حقانی، طیبی، عمادالدین کردی، سید جواد شرافت، علی‌علی  
باطلق نوری، محمدباقر حسینی لوسانی، هاشمی مستجابی،  
علی اکبر دهقان، علی خدیو، سیدالدین حسینی حسینی  
طباطبائی، عبدالوهاب کتانی، محمد منتظری، عبدالحسین  
غلامرضا دانش اشتیاقی، سید باک‌آزاد، سعید حسینی  
صادقی، سید محمد کتانی، سید محمدالدین حسینی  
چراغ‌آده درقویی، نصیری، سید جواد، شهریار، سید  
خدیوی، رحمن استکلی، تکم بر شعا ضد انقلاب که این است  
بزرگ را از مجلس مکنی ما گرفتید. و بعضی در گلوله‌های  
هاشمی شکست.

هر نام ابوح خاطر دهقان در ذهن به حرکت می‌آورد. سوزی گیل  
پهچیده بود. چشمان شهیدان در فضای معطر گل و اشک و خون  
می‌لرزید و دلت می‌تاب بود. گره‌ها بود و پیروز دیده بودی که  
زنها همه زینت بودند. و مردها همه زین‌المعادین و... تا همیشه  
تاریخ «سرجسته» خون می‌جوشد و عشق می‌شکند و در هیئت  
شهیدان خاطره‌بختی و یاران مثل چراغ می‌تابد و در نسیم خون  
و خنده اشک خایه‌های سبیل قلبت را می‌فرسد.  
امروز چراغ خون شهیدان جوید را فرستاد خوشتر کرد.

در تلاطم جوی شهید خورشید خسته  
چشمه خورشید سوزان  
چشمه خورشید سوزان  
و غلظت دل‌آویز و سر جبهه‌های خسته  
و سینه‌های خسته و سینه‌های خسته  
و بعضی از سینه‌های خسته و سینه‌های خسته



# مجلس و روزهای تلخ و شیرینش

## علی اصغر باغانی

تاریخ انقلاب اسلامی ایران پر از فراز و نشیبها و پر از حوادث و پیش آمدهاست که بعضی از آنها بسیار شیرین و فراموش ناشدنی و بعضی تلخ و دردآور و فراموش ناشدنی. از آغاز این انقلاب برهبری ابرمردی آهنین اراده و پیامبرگونه در بین بهت و ناباوری همه قدرتهای جهان و حتی مردم جهان و بلکه اکثر و اغلب مردم خود ایران شروع بر شد و گسترش نمود دنیا با حیرت میاندیشیدند که یک روحانی پیرمرد با دست خالی با یک جمعیت معدود که هیچ مرکزی از قدرت در دست آنها نیست میخواهند چه کار بکنند ولی انقلاب به پیش میرفت آنروزیکه حادثه تلخ یورش به فیضیه پیش آمد کرد، بسیار کسانی بودند که دست به تخطئه فکر انقلابی امام و پیروان او زدند و اوج این تخطئهها ۱۵ خرداد بود که رژیم ددمنش پهلوی پیروان امام و انقلاب را در صحنه تظاهرات و میدانهای عمومی شهرها برگیار بست. و به شهادت رساند و دست مردم را از دامن رهبر کوتاه و رهبر بزدان رژیم گرفتار آمد و لکن پس از چندماه که رهبر از زندان به قیصریه منتقل شد درجههای امید باز شد و مردم به جشن و چراغانی پرداختند و اوج این خوشحالی وقتی بود که رهبر به قم منتقل شد سرتاسر ایران غرق چراغانی و خوشحالی گردید و هیئت‌های مختلف از سرتاسر کشور به قم آمدند تا رهبر را زیارت و ملاقات نمایند اما دیدیم این خوشحالی دیری نپایید که امام را به ترکیه تبعید کردند گو اینکه انقلاب بر شد خودش ادامه میداد مردم نگران و ناراحت بودند و لکن با انتقال امام به نجف پس از یکسال و استقبال عظیم مردم مظلوم عراق از ایشان و استقرار ایشان کنار مزار امیرالمؤمنین و سیدالشهداء ارواح العالمین فداها درهائی از امید و آرزو و تلاش بروی مردم باز کرد ارتباطات روحانیون مردم قم و شهرها با رهبر و وقت آمدها جالب بود و سالها طول کشید تا شهادت فرزند دلسند و پیاور و غمخوار امام باز یادآور نگرانیها و تلخیها بود اوج تلخیها وقتی شد که امام بسمت کویت حرکت و پلامکان و مردم که کجا بروند تا منجر به رفتن پاریس گردید اما انقلاب با سرعت شکل میگرفت دولتها یکی پس از دیگری سقوط میکرد تا منجر بفرار دیکتاتور شاه ملعون گردید خوشحالیها اوج گرفت و آنوقتی باوج رسید که امام روحی فداه پس از ۱۵ سال

● بنی‌صدر خائن از پست غضب شده ریاست جمهوری استفاده میکرد و کوشش میکرد صندلیهای مجلس را در اختیار افراد همفکر و مهره‌های دست نشانده خود قرار دهد و نهضت خوش سابقه اما بی‌محتوا و منحرف آزادی همین تلاش را آغاز کرده بود.

● بهترین روز مجلس، روزی بود که با اکثریت قاطع ۱۷۷ رأی موافق بنی‌صدر خائن را از ریاست جمهوری عزل نمود و مردم جلو مجلس با اجتماع عظیم خود شعارهائی در تأیید مجلس سر میدادند.

● شاید اوج تأثر و اندوه و جاری شدن سیلاب اشک آنوقتی بود که نماینده‌های مجروح با بدنی خسته و سرو صورتی شکسته و سوخته پشت‌تریبون قرار گرفت و بعد از سلام و درود به

ارواح طیبه شهدا امریکای جنایتکار را مخاطب قرار داد که با این جنایت هولناک چه در نظر داشتی؟ آیا میخواستی این ملت را از راهی که انتخاب کرده که مبارزه با استکبار جهانی و پیاده کردن جمهوری اسلامی است باز بداری؟

● روز ۹ تیر ۶۰ از تلخترین روزهایی بود که بر مجلس گذشته بود و در عین حال پر صلابت‌ترین روزها بلحاظ روحیه بالا و نترس مجلسیان و حضور در صحنه که بمعنای حضور کل مملکت در صحنه بود.

● خون پاک شهیدان و کیفیت غم‌انگیز برگزاری مجلس در ۹ تیر، صلابت و استحکام دوام مجلس شورای اسلامی را برای همیشه بیمه کرد.

دهد نهضت خوش سابقه اما بی محتوا و منحرف آزادی همین تلاش را آغاز کرده بود. گروهکها و گروهکها تازه پیدا شده و چون قارچ روئیده دست به تکاپو افتاده ائتلاف و اتحاد زده بودند که این سنگر را تسخیر نمایند اما خوشبختانه تحت رهنمودهای امام و روحانیت بیدار ایران و قم پایگاه قیام اعمال و تلاش دشمنان اسلام و انقلاب مثل خاکستری بود به تعبیر قرآن که گردبادی سخت بان سوززد و پراکنده و نابود نماید.

زینباترین روز برای ملت و مجلسمان روزی بود که این سنگر افتتاح شد در ۷ خرداد ۵۹ خیرگزاری ها

و خبرنگاران با حرص و ولع عجیب عکس و خبر از مجلس شورای اسلامی تهیه میکردند. سخنگوی پیرو سلیب استعمار بی‌بی‌سی با تلخی و دندان قروچه میگفت اکثر کرسیهای مجلس اسلامی در اختیار نامزدهای بنیاد گرای حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت. این مجلس همواره مورد بی‌مهری بنی‌صدر خائن بود با اینکه امام تاکید میفرمود تخلف از مصوبات مجلس پس از تأیید شورای نگهبان جایز نیست، تخلف صورت میگرفت تا آنجا که تصویب تصدی وزارتخانه‌های

بوطن باز گشت و در مهرآباد صبح روز ۱۲ بهمن ۵۷ ز هواپیما پیاده گشتند، انقلاب نزدیک به ثمر رسیدن و بهره‌آوردن میشد و آنروزیکه امام دولت تعیین کردند خیلی امیدها باوج رسید اوج تشکیل حکومت اسلامی واستقرار عدل اسلامی شور و شوق عظیم

در مردم ایجاد نموده و بالاخره با سقوط رژیم در ۲۲ بهمن ۵۷ مثل اینکه مردم آرزوهای چند صد ساله خویش را تحقق یافته میدیدند اما تازه راه نصف شده بود، زیرا دشمن از خیلی پیش باورش گشته بود که سلسله ننگین پهلوی نمیتواند بحکومت و توطئه‌گری ادامه دهد پس با تمام توان و ترفندها تلاش میکرد که به حکومت جدید طبق دلخواه خود تشکیل دهد و مهره‌های جدید و خوش چهره و نام را در پستها بگمارد چه در دولت جدید و چه در حکومت بطور کلی

مجلس شورای اسلامی این ثمره بزرگ انقلاب و این سنگر پرتوان ملت خیلی مورد توجه بیگانگان و مهره‌های آنان بود بنی‌صدر خائن از پست غضب شده ریاست جمهوری استفاده میکرد و کوشش میکرد صندلیهای مجلس را در اختیار افراد همفکر و مهره‌های دست نشانده خود قرار

مجلس شورای اسلامی این ثمره بزرگ انقلاب و این سنگر پرتوان ملت خیلی مورد توجه بیگانگان و مهره‌های آنان بود بنی‌صدر خائن از پست غضب شده ریاست جمهوری استفاده میکرد و کوشش میکرد صندلیهای مجلس را در اختیار افراد همفکر و مهره‌های دست نشانده خود قرار



شهید دکتر غلامرضا دانش آشتیانی در جمع یارانش در کمیسیون آموزش و پرورش مجلس شورای اسلامی

نامه شهید غلامرضا دانش در ۲۹ سال قبل به فرزندش

## خشنودی خداوند را هرگز فراموش نکن

مریم (فاطمه) عزیزم اولین گفتاری است که با زبان قلم با تو در میان میگذارم و راز دل خود را که از کانون مهر و محبت سرچشمه گرفته و مشعلهای سوزان آن درد و رنج فراق را نصیبم ساخته است با تو میگویم. دختر عزیزم این را بدان که این مهر و محبت و این علاقه و الفت را خدای توانا در دل و کانون حیات بشر قرار داد تا در نتیجه افراد انسان باهم هماهنگ شوند و با بکار بستن دستورهایی حیات‌بخش خویش مردان صالح و زنانی مظهر عفاف گردند، یعنی من بکوشم و از روی علاقه بتو تو را چنان تربیت کنم که خانمی پرهیزکار و گوهری گرانبه‌گردی تا در دامن پربهائیت فرزندان امانت و راستی و فضیلت و درستی تربیت کند خلاصه آنکه تو نمونه‌ای از فضیلت و انسانیت از من بیادگار بمانی و از خود هم فرزندان شایسته ثمر دهی بگذرم این رشته مهر و محبتی که خدای مهربان در دلم گذارده و در اثر جدائی تو مرا در رنج انداخته برای چنین هدف بزرگی است.

تو خود این را بدان و این مختصر نامه پدر را با خود از دوران کودکی و اولین مرحله زندگی بیادگار داشته باش و بگوش دل بسپار تا چون بزرگ شدی یادگاری از

در نتیجه بکار بستن دستورهایی خدا از لذت و آسایش آن برخوردار گشته و دریایی که دین خدا از روی علاقه‌ایست که او بتو دارد و از علاقه پدر و هر کس دیگر بتو بیشتر است.

خواهان سعادت و عزت تو و همه پدر مهربانت - غلامرضا دانش آشتیانی ۱۳۳۲/۶/۵ شمسی بتاریخ ۱۸ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۷۲ قمری

من نزد تو باشد و همیشه در آن اندیشه کنی و از آن پند گیری.

این علاقه من بتو دوامی ندارد و تا زمانی رشته دل من با تو و هر کس دیگر پیوند میدهد و ما را با یکدیگر نزدیک نگه میدارد که آن خدای عزیز را فراموش نکنی و خشنودی و خیرخواهی او را در نظر داشته و فرمانهای سعادت‌بخش وی که در درجه اول نسبت بتو شناسائی زوی و رعایت عفت و اطاعت از شوهر است بکار بندی تا





**بعد از فاجعه ۷ تیر**  
**و تأثیرات آن**  
ولی آتروز یعنی چهارشنبه ۹ تیرماه ۶۰ مجلس وضع غم‌انگیز و گریه‌آلودی داشت، مجلس حقیقاً ۲۹ نفر در فاجعه جنایت بار انفجار دفتر مرکزی حزب و شهید چمران در جبهه جنگ و شهید کمالی‌نیا نماینده قوچان در حادثه آوار ورزشگاه که ظاهراً بی‌ارتباط به حادثه انفجار نبود از بین رفته بود و پیش از ده نماینده مجروح بودند حجه‌الاسلام خامنه‌ای در حادثه ترور خانه

مجلس همواره پر از تماشاچیان بود که با خوشحالی و نشاط کارت مجاز دریافت می‌داشتند و در بالکن مخصوص قرار می‌گرفتند و نمایندگان با کمال صفا و صمیمیت هم در صندلیها سر جای خود قرار می‌گرفتند بحثها شور و شوق مخصوصی داشت همواره در نطقهای قبل از دستور صحبت از تجاوز عراق و محکوم نمودن ایسر جنایتکاران، و تسبیح از دلایر پهلای سپاه ورزمندگان بود

با اکثریت قاطع ۱۷۷ رای موافق، بنی‌صدر خائن را از ریاست جمهوری عزل نمود و مردم جلو مجلس با اجتماع عظیم خود شعارهایی در تائید مجلس و اینکه بنی‌صدر فرار نکند سر میدادند اما افسوس که این خوشحالی دیری نپایید که به سوگواری مبدل شد و آن روز افتتاح مجلس پس از حادثه جان‌گداز ۷ تیر بود. مجلس نوپا و جوان اسلامی که درست یکسال و یکماه از عمر او گذشته بود در این مدت حوادث بسیار بر آن گذشته بود که گاهی در صددال هم اتفاق نمی‌افتد تا آنوقت

بنی‌صدر به شخص نخست‌وزیر واگذار شد و منظور این بود که وزارت خارجه از بلاتکلیفی بیرون آید اما بنی‌صدر باین قانون گردن نگذاشت و مطالب سری جلسه غیرعلنی را که در باره جنگ و عقب‌نشینی نیروهای ایران بود در روزنامه انقلاب اسلامی فاش ساخت تا بالاخره مجلس به جنبش آمد.

**● طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر و عزل وی**  
۱۲۰ نماینده تفاضی طرح عدم کفایت بنی‌صدر را نمودند و مجلس آئین‌نامه تهیه نمودند و بهترین روز مجلس، روزی بود که

که هیچ چیز در دست نداشت نه حکومت و نه مراکز قدرت نترسید و به پیش تاخت و حتی حادثه مصیبت‌بار سینما رکس آبادان او را متزلزل نکرد و اما امروز حکومت دست‌اوست سپاه نیرومند دارد و ارتش دارد امام در بین ملت است امروز می‌ترسد؟ ناطق ادامه داد که من با این بدن مجروح و ترقوه شکسته و سروصورت سوخته و شکسته اینجا حاضر شدم تا مجلس به اکثریت برسد و آرزوی تعطیلی حتی یک روز این مرکز قانون گذاری بدل سپاه مزدوران و تبه‌کاران باشد، منظره مجلس و کیفیت برگزاری آن روز مجلس در روحیه ملت اثر عجیب گذارده بود و روزهای بعد ائمه محترم جمعه در نمازها از شهادت مجلس و نمایندگان مجلس و مخصوصاً مجروحین که با آن حال حضور بهم رسانده بودند تجلیل می‌کردند و آن روز از تلخترین روزهای بود که بر مجلس گذشته بود و در عین حال پرصلابت‌ترین روزها بلحاظ روحیه بالا و تریس مجلسیان و حضور در صحنه که بمعنای حضور کل مملکت در صحنه بود.

خون پاک شهیدان و کیفیت غم‌انگیز برگزاری آن روز مجلس صلابت و استحکام و دوام مجلس شورای اسلامی را برای همیشه بیمه کرد و در پایان دعای همه ملت را تکرار می‌نمایم خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، و انقلاب اسلامی ما را تا قیام حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف مستمر و مستدام بدار.

مزدوران و ده نماینده در حادثه انفجار، فضای مجلس سوت و کور بسنظر میرسید جای خالی ۲۹ نماینده شهید را دسته‌های از گل با عکسشان پر کرده بود و عکس مجموعه آنها با یک نوار مشکی جلو جایگاه هیات رئیسه را پوشانیده بود و عکس شهید مظلوم و کاروان سالار این شهیدان را جلو تریبون مجلس نصب کرده بودند و تعدادی نماینده مجروح با صندلیهای چرخدار بیمارستان واحیاناً با پرستاران در لباس سفید پرستاری در مجلس حضور بهم رسانده بودند. بیشتر تعمق فاجعه را در نظرها مجسم می‌گردند، اعضای شورای نگهبان جهت بزرگداشت شهداء در مجلس حاضر شده بودند صوت قرآن دل‌انگیز و غم‌فزای قاری که از تریبون بلند گویا بخش میشد بی‌اختیار اشک از چشم حاضران ولابد از چشم مردم مملکت را که صوت قرآن می‌شنیدند جاری میکرد و مخصوصاً اشعاری که مناسب با مجالس سوگواری بود خواننده انشاء میکرد و شاید اوج تأثر و اندوه و جاری شدن سیلاب اشک آنوقتی بسود کسه نمایندهای مجروح با بدن خسته و سروصورتی سوخته و شکسته پشت تریبون قرار گرفت و بعد از سلام و درود به ارواح طیبه شهداء امریکای جنایتکار را مخاطب قرار داد که با این جنایت هولناک چه در نظر داشتی؟ آیا میخواستی این ملت را از راهی که انتخاب کرده که مبارزه با استکبار جهانی و پیاده کردن جمهوری اسلامی است باز بداری؟ این ملت آتروزی

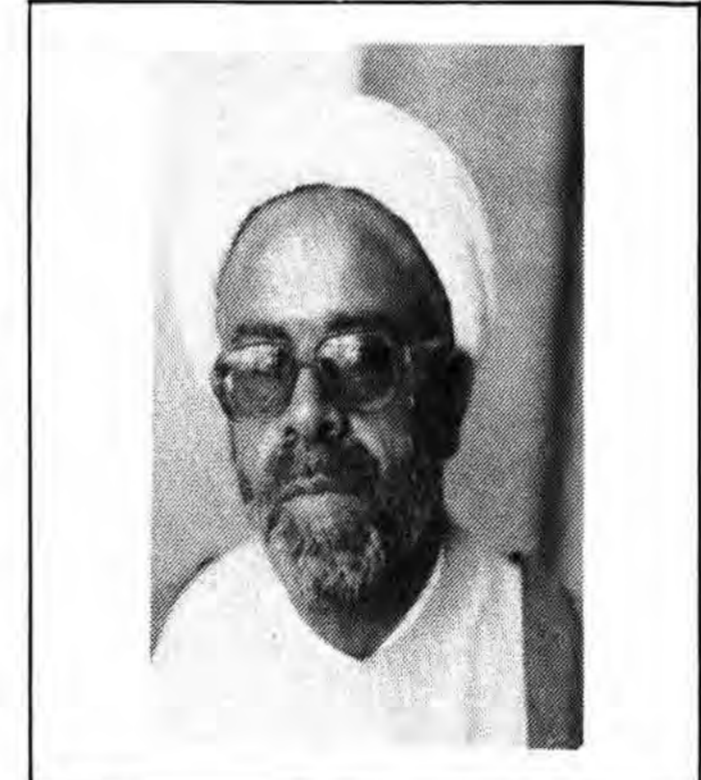
دانشگاه صورت پذیرد. اوفردی قانع و صبور و دارای تحمل فوق‌العاده بود و در مقابل ناملاکات استقامت میورزید و در زندگی بسیار ساده و کم مصرف بود و در اداره زندگی خانواده حتی المقدور به برادران کوچکتر از خود کمکهای مادی و معنوی مینمود و در این اواخر بدیگران مخصوصاً دانش‌آموزان بی‌بضاعت نیز از کمک و مساعدت دریغ نداشت.

فردی مبارز و مجاهد بود با ظلم و ستم و ظالم و ستمگر مبارزه میکرد و فرزندان خود را نیز مبارز و مجاهد بار آورد بطوریکه یکی از دخترانش بنام محبوبه دانش در روز ۱۷ شهریور آن روز سر نوشت ساز در حال مبارزه و تلاش بدرجه رفیع شهادت نائل آمد و در شهادت او تمامی خانواده او صابر و شاکرو هیچگونه شکایت و بی‌صبری و شکوه‌ای از آنان مشاهده نگردید و راه او را ادامه دادند، و شهادت فرزند او را از تلاش و کوشش در راه هدف باز نداشت بلکه بر فعالیت و مجاهدت او افزوده گشت و حرکت فرهنگی و سیاسی و اسلامی خود را ادامه داد تا انقلاب پیروز گردید و پس از پیروزی نیز از فرآورده‌های انقلاب و پیشبرد آن مضایقه نداشت هر کاری باو پیشنهاد میشد که موثر در موفقیت انقلاب بود می‌پذیرفت و برای تحول آموزش و پرورش در انجمن اسلامی معلمان شرکت جست و در حزب جمهوری اسلامی شرکت فعالانه داشت و در نتیجه صداقت و حسن عمل و فعالیت خستگی ناپذیر از طرف مردم تفرش و آشتیان و فراهان کاندیدای نمایندگی مجلس شورای اسلامی و بنماینده‌گی آنان انتخاب شد و در مدت کوتاه نمایندگی از خدمت و مساعدت و فداکاری در راه رفاه مردم مستضعف و روستائیان دریغ ننموده و منشاء خدماتی در حوزه انتخابی خود گردید تا اینکه در هفتم تیرماه یکپهزار و سیصد و شصت و شصت با اتفاق بهترین چهاره‌ای تابناک ۷۲ نفر از یاران با وفای امام که در راس آنان بهشتی مظلوم قرار داشت، به لقاء الله پیوست. جعلنا الله مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء

**محمد حسین دانش**

محمد حسین دانش آشتیانی نماینده مردم تفرش و آشتیان در مجلس شورای اسلامی

## شهید دانش مبارزی صبور بود



حوزه علمیه قم و طلاب قطع ننموده با طلاب علوم دینی همکاری زیادی داشت سعی مینمود که طلاب آشنائی بیشتری با دانشجویان دانشگاه داشته باشند. در امور فرهنگی و اجتماعی رابط بین آنان بود بطوریکه یکی از نمایندگان (برادر ارجمند حجة الاسلام حسن زاده نماینده کاشمر) باز گو میکرد در زمان مرحوم دکتر شریعتی که در حسینیه ارشاد مجالس سخنرانی و بحث تشکیل میگردید مرحوم شهید دانش درصدد برمیآمد و اتوبوس کرایه میکرد و مخارج ایاب و ذهاب طلاب را عهده‌دار میشد که تشکر و انسجامی بین حوزه و طلاب با دانشجویان که در حسینیه ارشاد شرکت مینمودند برقرار گردد، و اتحاد فیضیه و

بسم رب الشهداء

شهید دکتر غلامرضا دانش آشتیانی در خانواده‌ای معمولی و متوسط و مسلمان بدنی آمده از دوران تحصیلات ابتدائی او را می‌شناختم- از کوچکی فردی جدی در فراگرفتن معلومات بود تا دوم متوسطه در شهر خویش آشتیان به تحصیل علوم جدید ادامه داد و چون جد پدریش آقای شیخ زین‌العابدین رحمة الله علیه از روحانیون و ائمه جماعت آن شهر بود علاقه مند بفرارگرفتن علوم دینی گردید و با اینکه پدر خود را از دست داده و تحت تکفل مادری فداکار قرار گرفته که انصافاً مادری نمونه در امر اداره و تربیت فرزندان خود بود که در ترقی و تعالی آنها سعی کافی میندول داشت روانه حوزه علمیه قم شد و در آن دانشگاه اسلامی بتحصیل اشتغال ورزید و با کمال علاقه در مقام فرا گرفتن علوم اسلامی برآمد و بطوریکه در نظر دارم بسیار ساعی و کوشا در امر تحصیل و تهذیب نفس و اخلاق فاضله بود و محصلی متعبد و متعهد و مسئول و اغلب نماز خود را بجماعت میخواند و اهل عبادت و تهجد بود تا اینکه مقدمات و سطوح و مقداری از خارج فقه و اصول را از محضر اساتید حوزه و آیات عظام آن زمان فرا گرفته و در امتحان مدرسی شرکت و در دانشکده الهیات تهران موفق باخذ دکترا گردید و در تهران سکونت اختیار کرد و بامر تعلیم و تربیت دانش‌آموزان پرداخت، علاقه مفراطی به خدمات فرهنگی داشت در گروه فرهنگی قدس عضو مؤثر بود و چند سالی در آن مؤسسه خدمت کرد و مدت پنجسال مدیریت دبیرستان جهان‌آراء را عهده‌دار بود و در دبیرستان‌های جعفری اسلامی و علوی تدریس می‌نمود و شاگردان ارزنده‌ای تحویل اجتماع داد و در عین حال ارتباط خود را با جامعه روحانیت و



مصاحبه اختصاصی با شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی

## سرافکنده‌ام نکند

● چه فایده از گفتن نه من قدرت شرح دارم و نه شما قدرت درک آنچه دیده‌ام، راه نزدیک تر آنست که شما خود بدنبال این تجربه بگردید.

□ در حدیث نبوی آمده است که آسانترین قبضات مرگ دردی سخت تر از صد ضربه شمشیر دارد. آن درد برای شما چگونه بود؟

● راستش را بخواهید از شیرینی پس از او شرم می‌کنم وقتی یاد آن تلخی را می‌کنم سؤال بعد را مطرح کنید

□ آقای بهشتی می‌گویند که صالحان بزرگ تاریخ وقتی قائم آل محمد (ص) لباس فرج پوشید سراز خاک بر خواهند داشت تا در رکاب او بچنگند. آیا شما هم زنده خواهید شد.

\* شما خود را در هر حال از ثواب انتظار محروم نکنید.

■ آقای بهشتی شما این مقام والا را از کجا و به خاطر کدام کردار خود پیدا کردید.

● البته اینها همه از لطف پروردگار است. او خود بدنیا آورد و خود از دنیا برد. ما هیچ‌کاره بودیم. او خود نماز خواند و خود دعا کرد و خود قدم ما را در راه صلاح گذاشت. ما هیچ کاره بودیم. او خود مبتلا کرد و خود

بهشتی هر آن آماده شهادت هستند، اما تا زمان رسیدن آن قرار نمی‌دانستم که آماده چه سعادت می‌بودم. وقتی فهمیدم بارها هوس تکرارش را کردم. یکروز دردار باقی از من پرسیدند منتهای آرزوی توجیست؟

گفتم: منظور؟

گفتند: می‌خواهی به دنیا برگردی

گفتم: برای چه برگردم من تازه از زندان آزاد شده‌ام.

گفتند: به دنیا برگردی و سلطنت همه چیز زمین با تو باشد.

گفتم: آن سلطنت رانمی‌خواهم

گفتم: البته می‌خواهم بدنیا بازگردم اما به آن امید که دوباره شهید شوم و دوباره بازگردم و دوباره شهید شوم و دوباره ... هر چند که رنجهای توانسوزی که پشت سر گذاشتم باز سراغم را بگیرند.

□ می‌گویند شما شهدا براعمال ماشاهد هستید اگر درست است شما پس از حادثه دفتر مرکزی امام را چگونه دیدید. ایشان خیلی به شما علاقه داشتند.

● ایشان مثل کوه بودند.

□ می‌گویند شهدا نظر می‌کنند به وجه السله . آیاممکن است اندکی از مشاهدات خود را برای ما بگوئید.

□ لطفاً کمی درباره خود بگوئید.

● بسم‌الله الرحمن الرحیم

من سید محمد بهشتی، یکی از مظلومترین فرزندان پدرم حسین (ع) هستم. شرح مظلومیت مرا شما خود بهتر می‌دانید. در این باره بیشتر نمی‌گویم.

من وقتی در رحم بودم همزمان با مادرم روزی یک جزء قرآن خواندم و وقتی بدنیا آمدم تا صدای قرآن را نشنیدم شیر نخوردم. آیا همین قدر کافی است یا بیشتر بگویم.

□ خواهش می‌کنم مقداری در مورد رنجها تان بگوئید. به شما خیلی زخم زبان زدند. وقتی تهمت‌ها را می‌شنیدید چه احساسی می‌کردید.

● البته سخت است تهمت را شنیدن. اما من برای مقابله با این سختی یکروز راهی پیدا کردم. با خود گفتم برفرض که مردم همه مجیز ترا بگویند. به تو چه اضافه خواهد شد. با خود گفتم عمل صالح راهگشاست. و بالاخره حقیقت غالب خواهد شد. با خود گفتم اگر این راه دراز را آمده‌ای تا کسب وجاهت کنی زخم زبان نوش جان اما اگر به دنبال نهایت آرزوی عارفان می‌گردی چه تفاوتی می‌کند. خدا که می‌داند در دل تو چه هست و خدا که می‌داند آنها چه می‌کنند و چه می‌گویند. فلاحتنک قولهم، انا نعلم مایسرون و مایعلنون.

□ در مورد زندگی شما در دارفانی بسیار گفته‌اند. می‌خواهیم در صورت امکان از این فرصت استثنائی استفاده کنیم و در مورد احوالات دارباقی

بپرسیم.

شهادت شما چگونه بود.

من قبل از وصال بارها گفته بودم که سالهاست ترس مرگ را از خود شستام. و گفته بودم که بهشتی وامثال







آزمایش نمود و خود سرافرازمان بیرون آورد. ما هیچکاه بودیم. اینک نیز همه کاره اوست. ما تنها این را یاد گرفته‌ایم که چشم به لطف احد بدوزیم.

□ **بهر حال برای باز شدن همین دریچه لطف چه توصیه‌هایی دارید؟**

● جوانان را توصیه می‌کنم به سجده‌های طولانی و بزرگترها را به اندکی انابه و بازگشت و بزرگترها را به مقداری اخلاص و بزرگترها را به مقادیری انقطاع. فراموش نکنید که دنیا مکان اطراق نیست. جای شما در مقعد صدق پیش ملیک مقتدر است.

فراموش نکنید که مرگ ناگاه از راه می‌رسد. کسی که خوف روز جزا را دارد شایسته است اگر به غاری پناه برد و بستر جویبارهای خشک را از اشک خود مملو کند و برای سد جوع جز در سرحد مرگ به شهر باز نگردد.

□ **در انتها اگر پیامی دارید بفرمائید.**

● پیامی دارم برای کسانی که ادعای دوستی مرا دارند. بگوئید که مرا سرافکننده نکنند. من اینجا بر اعمال آنها شاهد هستم. من زنده هستم و پرونده همه آن با زبردست من است. به آنها بگوئید کاری نکنند که از ادعای دوستی آنها پیش خداوند شرمنده شوم.

من یکبار به خواب پسر کوچکم آمدم. این رفت‌وآمدها بی‌حکمت نیستند، ساده از کنار آنها نگذرید او در خواب دید که پرونده‌های بیدست دارم. آنرا باز کردم از پنج اسمی که در آن نوشته شده بود دوتا را قلم گرفتم.

مواظب باشید که جزو قلم‌گرفته‌شدگان قرار نگیرید. از کجا معلوم که یکی از آن دو نفر شما نباشید. و اگر جزو سه نفر بعد هم هستند از کجا معلوم که بعد قلم گرفته نشوید.

مواظب روح خود باشید. اینقدر به او ظلم نکنید.

## گوئی خود اوست

چهره آن مظلوم در شب آخر لحظه‌ای چون یک رنگین کمان چون یک قطعه الماس چون یک دانه زمرردرشت به سینه آسمان آویخت و بعد دست به بدست گشت تا به آنجا که باید رسید.

چهار نزار اما قد کشیده‌ای که در کنار آن نور از بر زمین افتادن ایا دارد شاید محمد آقای منتظری است. یا شاید دیگریست.

در مورد دو درخت تنومندی که در آنسوی صحنه مشغول رکوع هستند هر چه بیشتر کندوکاو میکنم آنان را کمتر میشناسم آخر چگونه بشناسم صورت پاکشان سوخته است.

همانگونه دل هستی بحالشان سوخته است.

دیگر رمق احوالپرسی از مابقی زوایای تصویر را ندارم تنها از درخت ششم از سمت چپ که دستی به قنوت گرفته است التماس دعا میکنم و از سیاهی شب هفت تیر گلایه مینمایم.

پیش میرود و باجه وقاری میجوشد و حماسه می‌آفریند گوئی این خود اوست که برای سبقت از تاریخ پراه افتاده است بر روی این رود بزرگ مقداری مطالعه کنید، رگه متعلق به خون دل بهشتی کجاست؟ این

رود چند مزرعه را در مسیر خود سیراب میکند و از کنار چند قصبه میگذرد و به چند شعبه تبدیل میشود؟ این رود از کدام کوهستان بلند سرچشمه گرفته است و در کدام جلگه سرسبز خاطره چینی کرده

است و به کدام دریای بی انتها خواهد ریخت؟ این رود تاکنون چقدر راه رفته است؟ آیا خسته است؟ چقدر عمق دارد و از چه تاریخی در این دشت بدنبال مسیر خود میگشته؟ جواب این سؤال را برای ما کتباً بفرستید.

لکه سفیدی که از همه سو و بدنبال راه‌های جدیدی برای حمله بر سیاهی آسمان میگذرد نور چهره بهشتی است. نور

بسم الله الرحمن الرحيم بعضی معتقدند که این عکس را از روستائی در کناره کرخه گرفته‌اند، بعضی میگویند که آن لکه سفید عجول جای پای خمپاره در فضای ده است و پشت او آسمان است و پیش روی او و در کنار او سه

چهار درخت. اما حقیر داستانی دیگر برای این عکس دارم. گویا یک شب در سكرات پنجم خواب بیدم که جزئیات فاجعه هفت تیر را راک و عریان دیدم، همانوقت با خود

گفتم خوب است از این حادثه عکسی بگیرم و برای شما سوغات بیاورم. میخواهید آنچه میگویم را باور کنید و می‌خواهید باور نکنید، میخواهد ادعای من راست باشد میخواهد

نباشد. در هر حال آنچه می‌بینید منحصر بفردترین تصویر است که از «حادثه بزرگ» وجود دارد در ضلع جنوب غربی تصویر رودخانه خون بهشتی است نگاه کنید که چقدر متین به

بسم الله الرحمن الرحيم بعضی معتقدند که این عکس را از روستائی در کناره کرخه گرفته‌اند.

بعضی میگویند که آن لکه سفید عجول جای پای خمپاره در فضای ده است و پشت او آسمان است و پیش روی او و در کنار او سه

چهار درخت. اما حقیر داستانی دیگر برای این عکس دارم. گویا یک شب در سكرات پنجم خواب بیدم که جزئیات فاجعه هفت تیر را راک و عریان دیدم، همانوقت با خود

گفتم خوب است از این حادثه عکسی بگیرم و برای شما سوغات بیاورم. میخواهید آنچه میگویم را باور کنید و می‌خواهید باور نکنید، میخواهد ادعای من راست باشد میخواهد

نباشد. در هر حال آنچه می‌بینید منحصر بفردترین تصویر است که از «حادثه بزرگ» وجود دارد در ضلع جنوب غربی تصویر رودخانه خون بهشتی است نگاه کنید که چقدر متین به









افشاگری رژیم پرداخت. آمدن ایشان بنهواند و آغاز دور جدید مبارزات سیاسی در این منطقه باعث گردید که رژیم دست به تاسیس اداره اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در این شهر بزند و بتدریج فعالیتهای ایشان را محدود کند. ولی روح سرکش و نفرتی که او از رژیم داشت- نتوانستند خواسته خود را عملی سازند و سرانجام از ترس منطبق کوبندهاش او را ممنوع‌المنبر نمودند. اما مگر میشود شاگرد تربیت‌شده رهبر سازش‌ناپذیر انقلاب را ساکت نمود؟

شهید در لابلای مباحث «تفسیر قرآن» و نهج‌البلاغه- ایده‌های را بتسل جوان‌السقاء میکرد و رسالتش را از این طریق انجام میداد و گویندگان زبردست و انقلابی در خط را- یکی پس از دیگری دعوت میکرد و شاید از گویندگان مشهور کمتر کسی باشد که توسط ایشان بنهواند نیامده باشد.

رژیم که دید از این طریق هم نتوانست او را محدود سازد فشار آورد که هر گوینده‌ای بنهواند می‌آید باید اجازه از شهربانی جهت سخنرانی بگیرد و با شناسنامه و ضمانت و تعهد و امثال اینها میتواند سخنرانی کند.

شهید حیدری زیر بار هیچ یک از این سخنان سخیف نرفت و گویندگان انقلابی را دعوت و زیر پوشش و حمایت خود آنان را روانه منبر می‌ساخت که حتی از شهرهای اطراف هم جهت استماع این سخنرانیها و جلسات بنهواند می‌آمدند و در مقابل ساواک- که این بی‌اعتنائیها و دهن‌کجیها را از ایشان دید آنان را ممنوع‌المنبر و یا دستگیر و از نهواند خارج می‌نمود از جمله کسانی که در نهواند ممنوع‌المنبر شدند حج‌التاسلام محمدی ری شهری- عباس شیرازی فلاح‌یزدی- فاکر خراسانی- دکتر حسین روحانی- موحدی قمی و جمع کثیری که جای ذکر همه نیست.

مبین این حقایق- مردم مبارز و اسناد بجامانده ساواک است. محدودیت برای ایشان جدی بود که مردم را دستگیر و آنان میگفتند حق ندارید با فلانی (حیدری تماس بگیرید و یا به حسینیه جوانان بیروید. جهت نمونه به چند جمله از پرونده‌های ساواک اشاره میکنیم.

«از ساواک بنهواند به همدان (درباره شیخ علی حیدری) (سابقه امر نشان میدهد که هر وقت در نهواند اقامت دارد حوادثی را بوجود آورده است» در سند دیگر آمده است.)

«نامبرده از طرفداران سرسخت خمینی بوده و در مساجد حاج آقا تراب و جوانان پیشنماز میباشد و با افراتیون قم تماس دائم دارد و هر موقع واعظی برای سخنرانی بنهواند دعوت و معرفی میکند عموماً بعلت ایراد مطالب خلاف- ممنوع‌المنبر و یا از نهواند طرد گردیده‌اند مشارالیه وعظاف افراتی را تحت حمایت خود قرار داده و از دادن تعهد بوسیله آنان جلوگیری نموده است.»

شهید حیدری عشق و علاقه شدیدی به «گروه ابودر» نهواند داشت و همیشه با آنان در تماس

نزدیک بود و اعضاء گروه به خانه‌اش رفته و مسائل مهم را با او در میان میگذاشتند.

**تبعید به شهر بایک....**

با اوج گیری نهضت در سال ۱۳۵۶ و وقوع حادثه ۱۹ دی شهر خون و قیام‌قم- شهید حیدری مردم را در مسجد دعوت کرده و در عزای چهلم شهدای قم مجلس دائر نمود.

در این جلسه حجت‌الاسلام موحدی قمی سخنرانی نمود و در حالیکه مأمورین خونخوار رژیم اطراف مسجد را در محاصره خود داشتند- ولی سیل جمعیت شستان مسجد و بیرون آنرا پر کرده بود.

بعد از پایان جلسه مأمورین بخانه شهید ریخته و بجستجوی موحدی پرداختند ولی قبلاً او را با لباس مبدل از شهر دور کرده بودند.

«این دادگاهیکه رای به تبعیدی من داده قبول ندارم که حکم او را قبول داشته باشم» «و اصلاً امضاء نمیکنم»

همچنین در طول اقامتش در شهر بایک جهت تماس تلفنی با نهواند بصورت مخفیانه به شهرستان سیرجان در نزدیکی این شهر رفته و بنا نهواند تماس گرفته و از حرایات آنجا آگاه دستورات لازم را صادر مینمود و دائم اهالی غیور و مبارزان نهواندی بشهر بایک آمده و با او ملاقات میکردند.

شهید حیدری چندین اعلامیه شدیدالحن به رژیم از تبعیدگاه برای مردم نهواند صادر نمود و مبارزات آنان خط میداد.

**بازگشت از تبعیدگاه واستقبال پرشور مردم....**

بعد از گذشت دو ماه در

عزیمت تمایند. مردم بایک در مسجد گرد آمده و با شور و هیجان خاصی که منجر بشعار دادن و تیراندازی مأمورین گردید او را بدرقه نمودند. لازم بتذکر است که زندان مرکزی شهر بایک حکم اتمام تبعیدی را به شهید اعلام نمود و ایشان بدون توجه به آنها شهر را ترک نمود و این مشت محکمی بود بدهان رژیم و بی‌اعتنائی به دستگاه.

از آنطرف مردم نهواند کیلومترها راه پیموده و جهت استقبال شهر ملایر آمده و در دروازه این شهر انتظار رهبر تسبیحشان را میکشیدند و دقیقه‌شماری میکردند. سیل عظیم جمعیت بعدی بود که مأمورین در شهرستان ملایر بسوخت افتادند. صف طویل اتومبیلها و موتورسواران



مستقبلین چندین کیلومتر بود. واز برکات و اثرات این استقبال آگاهی و تحریک مردم در مسیر حرکت ایشان بود و اهالی روستاهای بین راه جلوی ایشان گوسفندها قربانی کردند و علیه شاه وسلطنتش شعارها دادند.

**دستگیری مجدد....**

بدنبال فرمان امام امت مبنی بر افشاگری هرچه بیشتر خطباء وائمه جماعت در ماه مبارک رمضان ۵۷ ایشان که تازه از تبعیدگاه بازگشته بود به این وظیفه الهی و شرعی عمل کرده و فرمان امامش را لیبیک گفته و سرسخانه در مقابل رژیم ایستاد و در حسینیه و مسجد به افشاگری دوباره پرداخت و حسینیه جوانان مرکز جنبش و حرکت صدشاهی درآمده بود و شرکت جمعیت در حسینیه

و مسجد بیسابقه بود. رژیم بفکر افتاد که مهتره تصلی و هسنة مرکزی این اجتماع را دستگیر کند وبعناقله اغتشاش در شهر خاتمه دهد. لذا عمر این جلسات پربرکت تا پانزدهم ماه مبارک رمضان بیشتر ادامه نداشت در شب پانزدهم که مردم از بیانات شهید حیدری شور دیگری یافته بودند چون موج خروشانی به مراکز حیاتی دشمن در شهر حمله‌ور شده و پس از درگیری با مأمورین شهربانی و ساواک و زندان مرکزی و شکستن شیشه‌های بانکها بمنازل خود رفتند. بعد از خاتمه درگیری مأمورین در نیمه‌های شب وحشیانه بمنزل ایشان هجوم آورده و وادامد ایشان حجت‌الاسلام موسوی را دستگیر نمودند و بعد با بلندگو در شهر بخش نمودند که مردم بخواهید... شهر در امن وامان است و عامل خرابکاری و هرج و مرج دستگیر شد... حیدری دستگیر شد....

و در همان شب او را به همدان منتقل نمودند از ترس اینکه می‌آید مردم به شهربانی ریخته و او را نجات دهند. و تا آخر ماه رمضان در ساواک همدان بازداشت و بعد از پایان ماه تحویل دادگاه نظامی شدند.

این ایام دوران روی کار آمدن دولت شریف امامی و به اصطلاح خودش «آشتی ملی» بود- لذا دستور آزادی زندانیان سیاسی مخصوص روحانیون را صادر نمود تا بلکه بدین وسیله مردم را فریب دهد اما ملت هوشیار ایران فریب این دغلاکاری را نیز نخوردند.

شهید حیدری بعد از آزادی برای بار دوم مورد استقبال پرشور مردم نهواند واقع گردید. و بعد از این تاریخ مرتباً اعلامیه صادر و به سخنرانیهای سازنده و کوبنده در اجتماعات و تظاهرات مردم پرداخت.

بعد از اینکه رژیم حاکم بر عراق منزل امام خمینی را در نجف محاصره و محدودیتهایی برای ایشان ایجاد کرده بود- شهید تلگرافی به حسن‌المکرم رئیس جمهوری وقت عراق فرستاد- در قسمتی از آن آمده است.

«اقدام اخیر دولت عراق در مورد محاصره منزل رهبر شیعیان جهان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی که مغایر با حقوق انسانی و نقض صریح قوانین و مقررات بین‌المللی است موحی از خشم و نفرت در بین مسلمانان جهان بویژه ملت ایران بوجود آورد و قلوب آنان را جسیحه‌دار ساخته انتظار دارد هرچه زودتر در رفق آن اقدام نمائید و توجه داشته باشید که تکرار این گونه اعمال عواقب وخیمتری در بر خواهد داشت. و در اثر فعالیتها و مبارزات بی‌بگوش برای اولین بار محسمه شاه قبل از فرارش توسط مردم انقلابی نهواند سرنگون گردید- لذا رژیم بصرکوبی و شدت عمل در مقابل مردم سیدفدای پرورده و دیوانه‌وار خانه‌ها و مغازه‌ها را آتش زده و بغارت بردند و هرکس را میگرفتند او را اجباراً بگفتن جابود شاه و ناسزا به شهید حیدری میکردند و مسلمانان آنان را شکنجه و ضرب و جرح برداختند شهید حیدری در این جو حفقان مبارزه بی‌امان خود

ادامه میداد و در زیر سرنیزه گارد مزدور و مأمورین بمسجد رفته و نماز جماعت را اقامه مینمود و یا در خیابانها نماز را برپای میداشت یکشب مأمورین بدر منزلش جهت شهادت رساندن او آمدند و تا صبح آنجا بودند ولی موفق نشدند و از این بید بود که جوانان انقلابی و مسلمان بازاربان مبارز منزل ایشان را تحت کنترل و حفاظت خود داشتند و کوچکترین حرکتی را زیر نظر داشتند. تا روزیکه شاه قرار را بر قرار ترجیح داد.

در این روز شهید حیدری وعده‌ای از اطباء که از طرف مرحوم آیت‌الله طالقانی جهت مداوای مجروحین و مصدومین آمده بودند بعنوان شادی و سرور چراغهای ماشینیهای خود را روشن کرده و بشعار دادن و بوق‌زدن پرداخته که در این بین دزخیمان ماشینشان را برگیرار بسته چند نفر را زخمی و دوتن از دخترها را مجروح نمودند ایشان بطور معجزه‌آسایی از مرگ حتمی جان سالم بدر بردند.

بعد از بستن فرودگاهها جهت جلوگیری از ورود اسام توسط بختیار، شهید حیدری عده‌ای از مردم غیور نهواندی را جهت استقبال از ورود امام خمینی به تهران آورده ولی بعلت بسته شدن فرودگاه- در تحصن دانشگاه تهران شرکت نمودند و تا پایان تحصن در کنار روحانیون مبارزی چون شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح، شهید باهنر و شهدای زنده آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ... بود.

**فعالیت‌های اجتماعی و عمرانی....**

شهید حیدری در طول اقامت خود در شهرستان نهواند- گذشته از رهبری و هدایت مبارزات سیاسی و ارشاد و تبلیغ و ترویج اسلام- گامهای مثبتی در زمینه‌های اجتماعی و عمرانی برداشت که بنحو فشرده اشاره میشود.

الف- تاسیس مؤسسه قرض الحسنه بنام صندوق پس انداز «قائم» (ع) جهت یاری مستضعفین و دادن وام بدون بهره به آنان و مبارزه علیه رباخواران حرفه‌ای که در این شهر فراوان بودند و این اقدام بسیار بجا و مفید که با رهبری ایشان و همت والای جمعی از بازاربان معتمد صورت گرفت کمک شایانی بود بطبق: بختکش و کسانیکه سرمایه برای کسب نداشتند- و تاکنون بکار خود ادامه داده و میدهد.

ب- دارالایام یا کمک به بی‌سپرستان از جمله کارهای چشمگیر است که ایشان انجام داده- در این زمینه کسانیکه یتیم یا بی‌سپرست بودند مستمر ماهیانه‌ای دریافت میکردند و هر فصل زمستان طبق لیست تنظیم شده ذغال دریافت مینمودند و در ایام عید لباس و غیره بصورت



# تبار نامه چهره این قیله کجا ست



**شهید حجت‌الاسلام محمد حسین صادقی نماینده مردم درود و ازنا**

شهید صادقی در سال ۱۳۰۲ در یکی از روستاهای استان لرستان در یک خانواده مذهبی متولد یافت تحصیلات دینی را از کودکی زیر نظر پدر شروع کرد و همزمان به کشاورزی نیز اشتغال داشت. در ۱۵ سالگی به کوه‌کان و نوجوانان روستاهای اطراف خود قرائت قرآن را آموزش میداد. ۱۸ ساله بود که به جهت ادامه تحصیل دینی به قم رهسپار شد و از محضر اساتیدی چون، امام موسی صدر، حاج شیخ



**شهید حجت‌الاسلام سید نورالله طباطبائی نژاد**

نماینده مردم اردستان در مجلس شورای اسلامی شهید طباطبائی نژاد در سال ۱۳۱۹ در یک خانواده مذهبی در روستای طرفند اردستان متولد شد، او تحصیلات دینی را نخست در نزد پدرش که از روحانیون بزرگ منطقه بود آغاز کرد و برای ادامه تحصیل معارف اسلامی به قم رفت و با ادبیات عرب و فقه و اصول و فلسفه و تفسیر قرآن و دیگر علوم اسلامی آشنا شد



**شهید مهندس محمود محمود تفویضی زواره**

معاون وزارت راه و ترابری شهید تفویضی زواره در سال ۱۳۲۶ در یک خانواده مذهبی در تهران متولد شد. پس از طی تحصیلات متوسطه وارد دانشکده پلی‌تکنیک گردید و در سال ۴۹ در رشته مهندسی راه و ساختمان فارغ‌التحصیل شد، او در انجمن اسلامی دانشکده فعالیت داشت و در اعتصابات سال ۴۷ و ۴۸ و در طول



**شهید علی اکبر دهقان نماینده مردم تربت جام در مجلس شورای اسلام**

شهید دهقان در سال ۱۳۲۷ در تربت جام در یک خانواده کارگری بدنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۴۶ با استخدام در آموزش و پرورش به تدریس در مدارس راهنمایی شهر پرداخت. شهید دهقان دانشجویی حتی در آن زمانی که یک شاگرد ساده دبیرستان بود، به علت ویژگیهای خاصش مورد توجه بود و از لحظه‌های عمرش در راه روشنگری و بالا بردن سطح بینش جوانان سود می‌گرفت و اولین



**شهید سید محمود پاک‌نژاد عضو هیئت مدیره مرکز چوب و کاغذ**

شهید پاک‌نژاد در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده روحانی در یزد متولد یافت، او پس از طی تحصیلات متوسطه با توجه به علاقه‌ای که به مذهب داشت لبنان را برای ادامه تحصیل انتخاب نمود و مدتی که در لبنان بود بیشتر در ارتباط با انجمن‌های اسلامی فعالیت می‌کرد و از همه مهمتر کسب فیض از محضر امام موسی صدر بود که شهید را در



**شهید عباس جهانبخش حمزه ارشاد معاون دفتر آموزش سازمان بهزیستی**

«همیشه با غرور و افتخار از مرگ من صحبت کنید، اگر خدمت امام رسیدید این سلام را به او برسانید که: جانم فدای یک لحظه از عمر امام» از وصیت‌نامه شهید خطاب به همسرش شهید ارشاد در سال ۱۳۲۳ در امام‌زاده یحیی تهران متولد شد، پدرش کشف‌دوزی ساده بود که به سختی زندگی خانوادش را اداره

حسن قمی و آیة‌الله بروجردی، آیة‌الله گلپایگانی، آیة‌الله مرعشی و امام خمینی بهره‌های فراوان گرفت. در آغاز نهضت اسلامی در سال ۴۲ فعالانه شرکت داشت و در یکی از تظاهرات مردم قم در چند نقطه بر روی دست مردم در برابر مزدوران مسلح شاه، نطق‌های کوبنده‌ای ایراد کرد و همان روز توسط ساواک دستگیر شد و در شهر بانی مسود ضرب و شتم فرار گرفت و سپس به زندان قزل‌قلعه منتقل گردید و در زندان مدتی با مرحوم آیة‌الله طالقانی هم سلول بود. پس از آزادی مبارزات خود را در سطح

گسترده‌تری ادامه داد و در طی این مدت بارها مورد تهدید ساواک قرار گرفت در رمضان سال ۵۷ بار دیگر در الیگودرز توسط ساواک دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گشت. در اثر فشارها و برخوردهایی که از جانب ساواک برایش پیش آمد به قم رفت و به دعوت مردم سنجان اراک به آنجا رفت و در رهبری تظاهرات مردم نقش ارزنده‌ای ایفا نمود. پس از پیروزی انقلاب مسئولیت کمیته انقلاب ازنا را به عهده گرفت و طی حکمی از سوی آیة‌الله منتظری و مشکینی به ریاست دادگاه انقلاب

الیگودرز منصوب شد و در جریان انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی از سوی مردم درود و ازنا به نمایندگی برگزیده شد. شهید صادقی در انجام وظایف نمایندگی، بسیار کوشا بود و حتی یکبار نیز در مجلس غیبت نداشت. او در حفظ ولایت فقیه تلاش می‌کرد و به کار تشکیلاتی و منسجم معتقد بود و عموماً در جلسات حزب جمهوری اسلامی شرکت داشت. سرانجام او در شب خونین ۷ تیر بدست عوامل امریکا به شهادت رسید. روانش شاد یادش گرامی باد.

و از محضر اساتید زیادی از جمله آیة‌الله گلپایگانی، آیة‌الله منتظری و شهید آیة‌الله مطهری بهره گرفت. وی در کنار فراگیری فقه و اصول و ... به تفسیر قرآن پرداخت و از ۱۲ سال پیش از شهادت اوقات بسیاری را صرف معارف و قرآن می‌نمود که حاصل زحماتش را در ۸ جلد تفسیر نمونه که با همکاری جمعی دیگر از فضلا منتشر شده است، آورده است. شهید طباطبائی نژاد در دوران خفقان رژیم وابسته در راه به ثمر رسانیدن انقلاب اسلامی تلاش گسترده‌ای داشت و بارها بعد از نماز مغرب و عشا در حرم حضرت معصومه

(ع) برای امام دعا کرد و به همین جهت مورد آزار همیشگی ساواک بود. در سال ۴۹ در آن هنگام که مجلس فرمایشی هر روز قوانین خلاف اسلام وضع می‌کرد. با قاطعیت در مجالس عمومی و در منبر، و کلامی شاه را نوکر اجانب معرفی کرد و به دنبال آن ممنوع‌المنبر گشت و به اصفهان اعزام گردید. شهید طباطبائی نژاد یکسال قبل از پیروزی انقلاب دستگیر و به زندان افتاد. و در روز فرار شاه خودفروشی از زندان آزاد گردید. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از

طرف دفتر تبلیغات امام برای ایراد سخنرانی و نظارت بر کمیته‌ها به شهرهای مختلف کشور اعزام شد و به تلاش در حفظ دستاوردهای انقلاب پرداخت. شهید طباطبائی نژاد در اولین دوره مجلس شورای اسلامی از سوی مردم اردستان به نمایندگی انتخاب گردید و در سنگر مجلس به فعالیت خود ادامه داد. از او سه پسر و یک دختر به یادگار مانده است امید که راه پدر را تداوم بخشند. یادش گرامی روانش شاد

تحصیلات دانشگاهی در افشاگری رژیم وابسته طباغوت و چاپ و پخش اعلامیه فعالیت گسترده‌ای داشت، پس از اتمام دوران دانشکده در زمینه راهسازی بسویزه در زمینه احداث راههای روستایی به فعالیت پرداخت و پس از پیروزی انقلاب در وزارت راه و ترابری مشغول خدمت گردید و در دیماه سال ۱۳۵۸ که شهید گل‌آذری سرپرستی وزارت راه و ترابری را بر عهده گرفت، شهید تفویضی زواره را به تهران دعوت نمود و از آن تاریخ در سمت معاونت

وزارت راه و ترابری در امور استانها به فعالیت خود ادامه داد و تا هنگام شهادت در این سمت باقی بود. یادش گرامی روانش شاد.



کسی بود که پایه جلسات مذهبی در سطح شهر تربت جام بی‌ریزی کرد او برای همه مردم شهرش یک چهره مشخص مذهبی و پایبند به مکتب بود و در تمام ساعات روز به فعالیت از مشتاقان که بدو راه جمع بودند به اشاعه شریعت اسلام اشتغال داشت او همزمان با این فعالیتها دست به تشکیل صندوق قرض الحسنه زد و سرپرستی آن را بر عهده گرفت و در خانه محقرش همراه با یک دفتر حساب ساده و مقادری موجودی که در دوران سیاه آریامهری به سختی بدست می‌آورد این صندوق شکل

گرفت هم چنین کتابخانه المهدی از جمله یادگارهایی است که امروز در این شهر برای نسل جوان به یادگار مانده است. شهید دهقان به علت فعالیت‌های مذهبی‌اش همیشه تحت تعقیب مأموران امنیتی رژیم بود و یکبار خانهاش مورد هجوم مزدوران رژیم قرار گرفت و او را به ساواک بردند اما به علت نداشتن مدارک کافی آزاد شد. او یک دم دست از مبارزه بر نداشت تا انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسید. پس از پیروزی انقلاب را

در شهر خود پایه ریزی کرد و تمام وقتش را در آنجا صرف می‌شد. در جریان انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی از طرف مردم تربت جام به نمایندگی برگزیده شد و در مجلس خدمات خود را ادامه داد. شهید دهقان در کنار مردان بزرگی چون شهید مظلوم آیه ... بهشتی که سخت به او اوارادت می‌ورزید به فیض شهادت نائل آمد و به آرزوی دیرینه‌اش دست یافت. از او دو پسر و ۶ و ۴ ساله به یادگار مانده است امید که راه پدر را تداوم بخشند.

انجام اهداف مقدسش به خوبی رهنمون شد وی پس از مدتی راهی آلمان شد و سپس به سوئیس رفت و چون مطالعاتش بیشتر در زمینه مسائل اقتصادی اسلام بود، رشته اقتصاد را برای ادامه تحصیل برگزید و تا درجه دکترا به تحصیلات خود ادامه داد و تز دکترا خود را در مباحث اقتصادی اسلام نگاشت. وی در رشته‌های تجاری و حسابداری و پروژه‌های اقتصادی تجارب با ارزشی داشت. شهید پاک‌نژاد در اعتصابات و تظاهراتی که بر علیه رژیم وابسته طاعوت انجام می‌گرفت شرکت

داشت از خاطرات او باید از اعتصاب غذایی که به خاطر سفر شاه به سوئیس که با تعدادی دیگر از همفکرانش انجام گرفته بود، نام برد که این اعتصاب به هدف خود (معرفی جنایات رژیم) به خوبی دست یافت و پس از این اعتصاب بود که با رها نمودن تعرض عوامل رژیم قرار گرفت و یکبار به همین دلیل تصمیم گرفت که به ایتالیا برود ولی به او اجازه خروج و ویزا ندادند که ناچاراً مدتی از تحصیل دور ماند. او در سال ۵۷ با اوج‌گیری انقلاب اسلامی به ایران باز گشت و در کنار مردم به مبارزه بر علیه رژیم

ادامه داد و پس از پیروزی انقلاب در وزارت بازرگانی به عنوان عضو هیئت‌مدیره صنایع چوب و کاغذ مشغول به کار شد و خدمات صادقانه و ارزنده‌ای در تهیه طرح‌های اقتصادی به وزارت بازرگانی نمود. شهید پاک نژاد همیشه قرآن به همراه داشت و با هر روز خواندنش روح اسلامی خود را تقویت می‌کرد و آرزوی شهادت و قدرتن به جبهه را داشت و معتقد بود با آنکه در هر سنگری می‌توان صادقانه خدمت نمود ولی بهترین سنگر برای مبارزه جبهه جنگ حق علیه باطل و استکبار است.

میکرد، او از کودکی طعم فقر را چشید پدرش کفش‌ها را بدستش می‌داد و او آنها را در کوچه‌ها دور می‌گرداند تا کفش‌ها را بفروشد برساند در حالیکه خود با کفش‌های پاره بر روی برقه‌ها قدم می‌زد. او برای تحصیل مجبور به کار کردن بود و با این وجود تحصیلات متوسطه خود را در تهران پشت سر گذاشت و به عنوان کارمند در دانشکده علوم اجتماعی مشغول به کار شد. در دانشکده افشاگری خیانتها و جیاول رژیم منحوس پهلوی را وسعت داد و گاه خانه او مخفی‌گاه افرادی میشد که تحت

تعقیب سازمان جهانی ساواک بودند و حتی در بعضی موارد تا ۶ ماه از فراریان در خانه خود مراقبت میکرد و به همین علت ساواک چندین بار به خانه او هجوم آورد اما چیزی نیافت. وی پس از ۱۷ شهریور به همراه چندتن از همفکرانش انجمن اسلامی مددکاران را بوجود آورد که در رسیدگی به خانواده‌های شهدا و مجروحین و معلولین و افشاگری جنایات طباغوت فعالیت مستمری داشت. بعد از پیروزی انقلاب توسط دانشجویان و کارکنان معتمد به ریاست دانشکده خدمات اجتماعی

انتخاب شد و سپس به دعوت سازمان بهزیستی عهددار معاونت دفتر آموزش این سازمان گردید. باین وجود با شروع جنگ تحمیلی بسرپرستی ستاد تداوم آسداد جنگ‌زدگان در غرب را بر عهده گرفت و تا ۶ ماه در مناطق جنگ‌زده به رسیدگی وضع جنگ‌زدگان اشتغال داشت. شهید ارشاد لحظه‌ای آرام نداشت و در خانه کمتر دیده می‌شد و در جواب همسرش می‌گفت: من سرسالم به گور نخواهم برد، باید به تنهایی عادت کنی آری بالاخره همانگونه که خود





شهید سید محمد جواد شرافت

شهید شرافت در سال ۱۳۰۶ در یک خانواده مذهبی در شوشتر به دنیا آمد. از کودکی بر خلاف دیگر همسالانش ذهنی کنجکاو و جویای حقیقت داشت و به تفکر و مطالعه عشق می‌ورزید. ۹ ساله بود که مادرش را از دست داد و این ضربه او را مستقل‌تر بار آورد. در ۱۴ سالگی با تشکیل انجمن تبلیغات اسلامی مبارزه با رژیم وابسته طاغوت را آغاز...



شهید مهندس توحید رزمجو مین

شهید رزمجو در سال ۱۳۳۰ در میان محرومیت‌ها در تهران چشم به دنیا گشود پس از طی دوران دبستان به علت فقر مالی مجبور به ترک تحصیل گردید و ۲ سال کارگر خیاطی بود و اما شوق او به ادامه تحصیل باعث گردید که به صورت متفرقه و شبانه درس را ادامه داد و پس از اتمام دوره متوسطه در انستیتو تکنولوژی تهران ادامه تحصیل داد و در سال ۵۴ به...

کرد. در سال ۱۳۳۱ به جهت مبارزه با یکی از کاندیدهای مجلس شاه به اهواز تبعید شد. در سال ۴۲ در گسترش نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی در شوشتر نقش ارزنده‌ای داشت و به همین جهت توسط ساواک دستگیر گردید و از اقامت او در شهر جلوگیری کرد و او را به تهران فرستاد و وی در تهران تحصیلات خود را ادامه داد و وارد دانشگاه تهران گردید. در سال ۴۵ با همکاری جمعی از معلمان آموزش‌پرورش از جمله برادر شهید رجایی تظاهرات و اعتصابی را عملی نمودند که به دستگیری و تبعید او...

و جمعی دیگر از برادرانش مستجر گردید. ساواک او را به سیدخت گناباد و از آنجا به جالوس و سپس به کرج تبعید کرد و نهایتاً در تهران زیر نظر قرار گرفت. بعد از پایان این دوره در تهران به همراه برادر شهید ایرج شهسوار به مبارزات پی‌گیر خود ادامه داد و جلسات درس تفسیرش را بار دیگر در مسجد الحسین دماوند از سر گرفت و حدود ۶ سال این کلاسها ادامه داشت تا با اوج‌گیری حرکت مردم مسلمان و درگیر شدن با مسائل انقلاب از این کار باز ماند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی در سمت مشاور برادر شهید رجایی در وزارت آموزش و پرورش فعالیت کرد و در ۴ انتخابات سراسری کشور عضو هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات استان تهران بود. در جریان انتخابات مجلس شورای اسلامی ۸۲٪ آراء مردم شوشتر به شهید شرافت اختصاص گرفت و به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در مجلس او معاونت کمیسیون بازرگانی را به عهده داشت و خدمات بسیاری تقدیم انقلاب اسلامی و مردم منطقه نمود.

مانده است یکی ترجمه زندگانی حضرت فاطمه (ع) و دیگر اثری بنام «مردگان با ما سخن می‌گویند» می‌باشد. شهید شرافت در ۵۴ سالگی، در ۷ تیر ۱۳۶۰ در جلسه‌ای که با یاران هم پیمان در حزب جمهوری اسلامی گرد آمده بودند، با شهادت خود به لقاء الله رسید. یادش گرامی، روانش شاد

دانشکده تکنیکوم تهران وارد شد و در سال ۵۶ در رشته صنایع (مکانیک) موفق به اخذ درجه لیسانس گردید. او فعالیت‌های اجتماعی خود را از دوران دبیرستان آغاز کرد و در مسجدهای نیز فعالیت داشت. با وجود فشار مالی که شهید رزمجو با آن روبرو بود نه از تحصیل خود بازماند و نه از مبارزات اجتماعی کناره گرفت او در دوران دانشجویی نیز مجبور به کار در کنار تحصیل و مبارزه بود. در دوران دانشکده فعالیت‌های خود را گسترش داد و با همفکرانش مبارزات خود را به شکل...

متمنص‌تری دنبال نمود و در ادامه مبارزات خود، در اولین سال ورود به دانشگاه توسط ساواک دستگیر گردید و به زندان افتاد و در کمیته جلاوران رژیم ناخن‌های پایش را کشیدند اما هرگز نتوانستند از او اطلاعاتی بدست آورند لذا پس از ۶ ماه از زندان آزاد شد و با تسجارت تازدی که کسب کرده بود مبارزات خود را ادامه داد و به همین جهت پس از طی دوره مهندسی به عنوان سرباز صفر به جیل دختر تبعید شد و با شتابگیری شدن حرکت مردم مسلمان بر علیه رژیم وابسته و سه دنبال فرمان امام از یادگان فرار کرد و به تهران آمد و در مبارزات مردم...

فعالانه شرکت نمود. بعد از پیروزی انقلاب و اتمام خدمت سربازی در بهار ۵۸ به حزب جمهوری اسلامی پیوست و در واحد کارگری حزب مبارزات خویش را دنبال نمود و بعد به دعوت کارگران شرکت سار آل به عنوان مدیر داخلی شرکت مشغول به کار شد و با کوشش او شرکت ملی شد و از سلطه سرمایه‌داران خارج گردید. در سال ۵۹ از طرف سازمان صنایع ملی به عضویت هیئتمدیره گروه صنعتی ملی درآمد و خدمات بسیاری به کارگران تقدیم کرد. او که خود درد و محرومیت را...

می‌شناخت، همیشه تلاش در رفع محرومیت‌ها از محرومین بود و اغلب حقوق خود را در بین کارگرانی که زندگیشان سخت می‌گذشت تقسیم می‌کرد. او با شهادت خود در جمع یاوران امام، دفتر سرخ دیگری بر گنجانده پربهای کاروان خونین شهید افروز و نهال پرتو انقلاب اسلامی را با خون آبیاری کرد. یادش گرامی روانش شاد.

شهید حجت‌الاسلام عبدالوهاب قاسمی

نماینده مردم ساری در مجلس شورای اسلامی شهید قاسمی در سال ۱۳۱۲ در یکی از قراء سواد کوه در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد و قرآن را در کودکی آموخت. پس از طی تحصیلات ابتدائی در زادگاهش، ۳ سال در شهر بابل به تحصیل علوم دینی پرداخت و برای ادامه تحصیل به تهران آمد و از محضر استاد بزرگی بهره مند شد، او در سال...

به حوزه علمیه مشهد رفت و در آنجا در شمار شاگردان ممتاز حوزه درس آیه الله قزوینی و آیه الله میلانی قرار گرفت و تا مرز اجتهاد پیش رفت. شهید قاسمی از آغاز نهضت اسلامی در خرداد ۴۲ به رهبری امام خمینی، در خدمت نهضت تلاش می‌کرد و به همین جهت توسط مزدوران رژیم دستگیر و زندانی شد پس از آزادی از جنگ رژیم بار دیگر فعالیت‌های خود را ادامه داد و به ارشاد مردم و افشای مظالم رژیم فاسد پهلوی پرداخت.

شهید قاسمی از سال ۴۴ در ساری اقامت یافت و مبارزات متمرکزی را درمیان تداران سامان داد و به همین جهت بارها و بارها به زندان افتاد و طعم شکنجه کمیته شهرتانی تهران را چشید، اما هر بار پس از آزادی، در سطح گسترده‌تری به مبارزه خود ادامه میداد. تقوا، فضل و پاکدامنی و حسن رفتار شهید قاسمی در او جاذبه خاصی پدید آورده بود و مردم را به خود جذب می‌کرد پس از پیروزی انقلاب به ارشاد و سازندگی در جهت انقلاب...

پرداخت و در جریان انتخابات مجلس شورای اسلامی از سوی مردم ساری به نمایندگی انتخاب شد و در سنگر مجلس برای گسترش و رشد انقلاب مجدانه تلاش می‌کرد. او نیز در کربلای خونین سرچشمه در کنار ۷۲ تن از انصار الله به دیدار حق شتافت و در جوار رحمتش آسود. از شهید قاسمی پنج پسر و سه دختر به یادگار مانده است امید که راه پدر را تداوم بخشند. یادش گرامی باد

بود و در زمان اوج گیری انقلاب اسلامی به جرم پخش اعلامیه امام به زندان افتاد و پس از پیروزی انقلاب در تاسیس جامعه اسلامی دانشگاهیان فعالیت موثری داشت. شهید قندی یکی از شاگردان مرحوم علامه طباطبائی بود و فلسفه را نزد استاد شهید مطهری فراگرفت و از محضر شهید مطهری آیتا... بهیشتی نیز استفاده‌های بسیار برد و از نظر مراتب فقهی به دروس خارج رسیده بود. پس از پیروزی انقلاب ابتدا به ریاست دانشکده مخابرات انتخاب شد و سپس از سوی شورای انقلاب به...

شهید قندی در سال ۱۳۱۰ در روستای روئین از توابع شهرستان اسفراین در میان محرومیت‌ها چشم به گیتی گشود، از کودکی طعم فقر را چشیده و با محرومیت بزرگ شد، تعلیم قرآن و مراحل ابتدائی احکام اسلام را نزد پدرش، مرحوم ملاحمانی فراگرفت. ۱۰ ساله بود که پدرش را از دست داد و سختی...



شهید دکتر محمود قندی

وزیر پست و تلگراف و تلفن (شهادت فیض عظیمی است که نصیب هرکس نمی‌شود) شهید قندی شهید قندی در سال ۱۳۲۳ در خانواده‌ای مذهبی در تهران بدنیا آمد، تحصیلات متوسطه را در دبیرستان علوی تهران به پایان رسانید و در رشته الکترومکانیک دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۴۵ در این رشته فوق لیسانس دریافت کرد و برای ادامه...

تحصیل به آمریکا رفت و در سال ۵۰ به اخذ دکترا در رشته برق والکترونیک نائل آمد و سپس به ایران مراجعت نمود و به تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران و دانشکده مخابرات پرداخت. شهید قندی فعالیت‌های اسلامی سیاسی خود را در کتابخانه اسلامی دانشکده فنی آغاز کرد و در زمان تحصیل خود در آمریکا، به همراه شهید جمران و چندتن دیگر اساتذمه انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا را تدوین نمود و یکی از موسسین انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا...

سنگر مدرسه و مسجد به تبلیغ تعلیم انسانساز اسلام و افشای رژیم وابسته طاغوت پرداخت. حرکتهای فرهنگی و سیاسی او در تحولات فکری و اجتماعی مردم منطقه سیرجان و کرمان، بندرعباس و لار تأثیر ارزنده‌ای داشت و به همین جهت بارها و بارها مورد تعقیب ساواک قرار گرفت و به دفعات به زندان افتاد اما او به حرکت ادامه می‌داد و رژیم برای جلوگیری از فعالیتش وی را به اصفهان تبعید کرد و او را ممنوع‌التدریس نمود و سپس او را به اجبار بازنشسته کردند. با این حال او به تلاش‌ها و مبارزات...

سپرستی وزارت پست و تلگراف منصوب شد و تا هنگام شهادت به خدمت برای اسلام و انقلاب اسلامی اشتغال داشت و سرانجام در ۷ تیرماه ۱۳۶۰ پس از حضور در کلاس درس فقه به معیادگاه عاشقان شتافت و با جمعی از انصار... به لقاء... شتافت از او ۴ فرزند بیادگار مانده است که بزرگترین آنها ۷ سال دارد. یادش گرامی باد.

بیشتر در زندگی او اوج یافت. وی بدنبال فوت پدر جهت کسب معارف اسلامی راهی مشهد گردید و پس از طی مراحل سطح نزد مرحوم ادیب و مدرس به زادگاه خود بازگشت و به تبلیغ احکام اسلام و ارشاد مردم پرداخت. شهید طیبی در هرفرصتی با گفتار خود و انتشار اعلامیه‌ها و نوارهای علمی، کج روی‌های طاغوتیان را افشا می‌نمود، مبارزات او پس از حوادث ۱۳۵۶ گسترش بیشتری یافت و منطقه را تحت تأثیر خود قرار داد. شهید طیبی برای تأمین معاش...

او که عاشقانه شهید شهادت را می‌جست عاقبت در کنار جمعی از انصار... به آرزوی خود رسید و به لقاء... پیوست از او یک فرزند بیادگار مانده است. یادش گرامی باد.



شهید مهدی نصیری لاری

نماینده مردم لارستان در مجلس شورای اسلامی شهید مهدی نصیری لاری در سال ۱۳۱۲ در دهستان «ارزویه» سیرجان در یک خانواده کشاورزی به دنیا آمد و در کودکی علاوه بر محرومیت‌های مادی درد یتیمی را نیز چشید و با سختی تحصیلات ابتدائی و متوسطه را به پایان رسانید و سپس به تهران آمد و تحصیلات خود را در رشته آموزش و پرورش دانشسرای عالی تهران ادامه داد. سال ۱۳۴۰ به سیرجان بازگشت و از...

بهداری خلخال به طبابت اشتغال داشت و سپس سرپرستی درمانگاه خلخال را بر عهده گرفت و پس از مدتی به آذرشهر رفت و سرپرستی بهداشتی آذرشهر را عهده‌دار گشت و مدتی در بهداشتی دماوند مشغول کار شد و سپس ریاست بهداشتی میانه را بدیفرت و در طول این مدت خدمات زیادی به مستضعفین و محرومین نمود. شهید معیری پس از مدتی که به کار پرداخت، تحصیلات خود را در رشته جراحی ادامه داد و در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ تخصص در این رشته گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی...

خویش ادامه داد تا سرانجام انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به مدت یکسال فرمانداری سیرجان را بر عهده داشت و در جریان انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، مردم شهر لارستان او را به نمایندگی خود برگزیدند و او در مجلس با اسکانات گسترده‌تری فعالیت خویش را ادامه داد. شهید نصیری لاری مردی عابد و عاشق و عارف و مبارز بود و همراه با ۷۲ تن از یاران امام دعوت حق را لبیک گفت و شریست شهادت را سرکشید.

خود به کار کشاورزی اشتغال داشت، هر کسبیکه با او به گفتگو می‌نشست، جذب گفتارش می‌شد، در اعمال و رفتار، صبور و با استقامت بود و ساده پوشی را بر تمام مظاهر ترجیح میداد. اخلاقی و حسن خلق او سبب گشته بود که کوچک و بزرگ به او مهربورزند و او نسبت به تمامی مشکلات مردم حساس بود و سعی در رفع آنان می‌نمود. در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی از سوی مردم اسفراین به نمایندگی برگزیده شد و در مجلس به فعالیت خود ادامه داد.

می‌خواست با تن جاک جاک در کنار شهید مظلوم و شهیدای پاک باخته انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به ملاه اعلا پیوست. ۲ فرزند شهید ارشاد که یاد او چهره پر تلاش و خستگی ناپذیر او هستند، به پاری خدا پرچم خونین پدر را تا پای جان بردوش خواهند کشید. انشاء...



شهید دکتر هاشم جعفری معیری

معاون امور درمانی وزارت بهداشتی شهید معیری در سال ۱۳۰۹ در تبریز دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رسانید و از سال ۱۳۳۱ تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته پزشکی دانشگاه تبریز آغاز کرد و در سال ۱۳۳۸ به دریافت دکترای پزشکی نائل آمد و از همین سال به عنوان پزشک عمومی در بهداشتی استان کردستان شروع به کار کرد و پس از آن مدتی در...

بهداری خلخال به طبابت اشتغال داشت و سپس سرپرستی درمانگاه خلخال را بر عهده گرفت و پس از مدتی به آذرشهر رفت و سرپرستی بهداشتی آذرشهر را عهده‌دار گشت و مدتی در بهداشتی دماوند مشغول کار شد و سپس ریاست بهداشتی میانه را بدیفرت و در طول این مدت خدمات زیادی به مستضعفین و محرومین نمود. شهید معیری پس از مدتی که به کار پرداخت، تحصیلات خود را در رشته جراحی ادامه داد و در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ تخصص در این رشته گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی...

در سال ۵۸ به سمت مدیرعامل سازمان منطقه‌ای بهداشتی استان تهران منصوب شد و در آبانماه سال ۵۹ ریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل سازمان تأمین اجتماعی را بدیفرت که در اسفند همین سال به سمت معاون امور درمانی وزارت بهداشتی انتخاب گردید. شهید معیری با پاکیزگی و در دوران حیاتش خدمات قابل توجهی به محرومین عرضه داشت و از هیچ‌گونه ایستاری در این جهت کوتاهی نکرد. یادش گرامی، روانش شاد.

روانش شاد یادش گرامی



# در مسلخ ...



مخفیانه و پنهانی دریافت میکردند و در این رابطه عده‌ای از مؤمنین و گروهی از برادران فرهنگی شرکت داشتند.

ج- تاسیس یک کتابخانه عمومی در حسینیه جوانان که کتابهای بسیار نفیسی در آن موجود است و باعث گردید که جوانان بسوی مسائل دینی و عقیدتی کشانده شوند.

د- احداث و بازسازی بیش از پنجاه مسجد و حمام در سطح روستاها و تجدید بنای حسینیه جوانان که در کنار مسجد جوانان بشکل بسیار زیبایی ساخته شده که در نوع خود بی‌نظیر است.

ه- اعزام طلاب و مبلغین مذهبی در ماه مبارک رمضان - محرم و صفر بروستاها جهت ارشاد و تبلیغ اسلام و آگاه نمودن مردم نسبت به مسائل و حوادث روز و در این رابطه همیشه با حوزه علمیه قم در تماس بود.

و- ایجاد یک برنامه ماهانه دعوت از مبلغین که هر ۱۵ روز یک سخنران بنهائند می‌آمد.

ز- دایر نمودن یک کتابفروشی که در آن جو خفقان نیاز شدیدی بکتاب بود و یک کتابفروشی اسلامی وجود نداشت. این کتابفروشی مرکز نشر رساله‌های امام و بخش بیانات و اعلامیه‌های امام و نشر و توزیع کتب اسلامی انقلابی بود.

ح- یکی دیگر از برنامه‌های شهید حیدری رفتن بروستاها بود که شخصا بروستاها رفته و به درد و رنج و مسائل و مشکلات مردم رسیدگی میکرد و حلال مشکلات آنان بود و حتی بعد از پیروزی انقلاب خودش در روستا بیل بدست گرفته و جهت آبرسانی روستا بیل میزد و کار میکرد.

## مسئولیت‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی...

آنچه تاکنون ذکر شد پارامی از زحمات و خدمات شهید حیدری قبل از پیروزی انقلاب

حجت‌الاسلام شجونی و حجت‌الاسلام هادی غفاری

و...  
ب- سرپرستی کمیته انقلاب اسلامی- با پیروزی انقلاب اسلامی و اختلال در نظم در امور شهر کمیته انقلاب که نهادی خود جوش از بطن انقلاب با سرپرستی دقیق شهید حیدری در نهاد ایجاد شد و زمام امور شهر و کنترل و حفاظت و امنیت آنرا تأمین نمود.

انهدام شبکه تروریستی سازمان ملحد منافقین در شهر نهداند از خدمات گرانبهای این کمیته میباشد. و بنابر اقرار کمیته مرکزی این کمیته از کمیته‌های دقیق و منظم سطح کشور بوده است.

ج- سرپرستی دادگاههای انقلاب استان- در تاریخ ۵۸/۹/۱ از طرف آیت الله منتظری و آیت الله مشکینی بعنوان قاضی شرع در دادگاههای استان همدان برگزیده شد- با اعطای این منصب کوچکترین تأثیری در وجود خضاع او ایجاد نشد و گذشته از نظارت و سرکشی عملا هیچگونه دخلتی نکرد و این هم از ویژگیهای بارز اوست که شیفته مقام نبود.

د- سرپرستی بنیاد مسکن از دیگر مسئولیت‌های مهم او بود شهید حیدری با مدیریت دقیق چنان این بنیاد را بحرکت در آورد که در استان کم نظیر میباشد و تاکنون حدود صد (۱۰۰) دستگاه خانه تکمیل و در اختیار مستضعفین گذاشته و بعهده زیادی زمین واگذار نموده است.

مسئولیت جهاد سازندگی- از جمله عضویت در شورای سرپرستی جهاد سازندگی بود.

وجود ایشان در این ارگان انقلابی موجب حرکت آن در خط طبقه ضعیف شدو کنترل دقیق امور مالی آنرا هم بعهده داشت. - سرپرستی کمیته امداد- کمیته امداد امام خمینی که بخاطر رسیدگی بوضع بی‌نوايان بوجود آمده است از اثرات ارزنده و بسیار پربار

انقلاب اسلامی ست شهید حیدری یک شعله از این کمیته را در شهر نهداند دایر نمود و برای آن مسئولی معین کردو خود ناظر و مراقب آن بود و این کمیته گذشته از درمان و عرضه داروهای مجانی بطبقه مستضعف ماهیانه لباس و پوشاک و غیره در اختیار فقرا قرار میداد و حدود یکهزار کنتور آب و برق مجانی برای مستضعفین واگذار نمود.

ز- نهضت سواد آموزی یکی از آثار بسیار مفید انقلاب اسلامی ست و در همه شهرها و بخشها دایر گردیده است و چون در آئین نامه آن قید شده که باید روحانی مبارز شهر عضو شورای آن باشد شهید حیدری نظارت کامل بر این ارگان نیز داشت.

گذشته از این برادرانمیری بهداری وسایر ارگانهای مهم دولتی نظارت داشت

## حمایت از فتح جاسوسخانه امریکا...

شهید محمدعلی حیدری حمایت صریح خود را از فتح لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که حرکتی بسیار عظیم علیه امریکا در منطقه ولیرالهای جیره خوار داخلش بود و همچنین کشیدن خط بطلان بتمامی غرب گرایان و وابستگان و شیفنگان و غیره- اعلام داشته- تلگرافات و اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی به شورای انقلاب و دانشجویان مستنفر در سفارت امریکا این عمل انقلابی را تأیید نمودند.

در قسمتی از پیامش به شورای انقلاب جمهوری اسلامی آمده است.

«بدنبال فتح سفارت امریکا این خانه خیانت و این لانه جاسوسی و جنایت بسویله دانشجویان مسلمان و مبارز پیرو خط امام قطع صدور نفت به امریکا قدم مثبت دیگری ست در راه تحقق آرمان و خواست عموم ملت بپا ساخته از جان گذشته ایران و اقدام شجاعانه دیگریست در راه مبارزه علیه امپریالیزم جهانخواه که بخواست پروردگار و تحت رهبری قبطان امام خمینی تاقط کامل هرگونه وابستگی سیاسی- اقتصادی و فرهنگی ادامه خواهد داشت.

## مبارزه با خط التقاطی...

همانطور که همه میدانند- باوبران شدن نظام فاسد و منحط شاهنشاهی و آزاد شدن ملت از بند اسارت خطوط فکری و حرکتهای مختلف سیاسی جان تازه‌ای گرفت و در آن هوای آزاد شروع به رشد نموده و مانند قارچ هرروز گروه و دسته و سازمانی روئیدند.

شهید حیدری اساس کار و حرکتش بر محور ولایت فقیه و خط پرصلابت امام بود و چون نسبت به گروههای سیاسی آشنائی و آگاهی کامل داشت لذا از همان اوائل انقلاب به آنان میدان نداده و مراقب حرکاتشان بود بهمین جهت وقتیکه روح سازش ناپذیرش را دیدند شدیداً در برابرش موضع گیری کرده و از همین دروغ و تهمت و افترائی نسبت به او دریغ نورزیدند- روزی نبود که رادیو بغداد علیه او مطلبی نگویند و در نشریه مجاهد او را بعنوان رهبر چماقداران نهداند معرفی کردند او را مرتجع خواندند و این دوران- دوران سختی برای او بود چرا که از همه طرف او را می‌کوبیدند و یکی از سخت‌ترین دوران زندگی این دوره بود- دوره ترور شخصیت او- و امامگر این اسطوره مقاومت از میدان بدر می‌رود؟

اما اوسرستانه علیه تمام جریانانهای انحرافی ایستاد و مبارزه کردو برای افشای چهره کزبه ملحدان و منافقان لحظه‌ای درنگ را جایز نمیدانست. باینکه مردم در آن زمان نسبت به بنی صدر فراری اکثرأ خوشبین بودند و آن دید آینده نگری را ندانستند و شدیداً از او طرفداری میکردند او براساس بیش و تعهد شرعی صریحاً اعلامیه‌ای منتشر کردو از کاندیدای جامعه مدرسین حمایت نمود و اعلام کرد که به کاندیدای جامعه مدرسین رای خواهد داد. که حتی از دوستان

ناآگاه که قریب جومسوم تبلیغاتی را خورده بودند از این بعد سرستیز یاو گذاشتند.

## در سنگر مجلس شورای اسلامی...

پایه‌های اساسی جمهوری اسلامی روز بروز مستحکمتر شده و ارگانهای قانونی آن یکی پس از دیگری بوجود می‌آمدند و امیدهای امریکا راه یاس مبدل می‌ساختند.

در مورخه ۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۸ اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار گردید. شهید حیدری احساس کرد که اگر خودش شخصاً کاندید نشود منافقین بخانه ملت راه خواهند یافت و باجو کاذبی که منافقین و گروهکهای دیگر بوجود آورده بودند غیر از این هم انتظاری نمی‌رفت.

لذا بخاطر وظیفه شرعی این مسئولیت خطیر را بپذیرفته و از طرف حزب جمهوری اسلامی هم کاندید شد و بسا وجود کارکنهای بعضی از روحانی نمایان و منافقان در اولین مرحله با اکثریت قریب به اتفاق به خانه ملت راه یافت و در مدت نمایندگی کوتاه مدتش همواره سعی و تلاش در جهت خدمت به انقلاب و مردم ستمدیده شهرستان نهداند بود و حتی بعد از نمایندگی- سنگر امامت جمعه را در نهداند خالی نکرده و هر هفته حدود ۳۵۰ کیلومتر راه را طی کرده و جهت اقامه نماز جمعه بنهائند عزیمت مینمود و شبانه جهت رسیدن به سنگر مجلس باز میگشت.

در اثر فعالیتهای شایه روزی و تماس مکرر و مستقیم با وزرای مسئول و ذی ربط بود چه جاده نهداند- کرمانشاه را که خاکی بود در سازمان برنامه و بودجه تصویب شدو همچنین جاده نهداند- بروجرد که این جاده‌ها کارشان نزدیک به اتمام است . از جمله تبدیل تلفن مغناطیسی شهر به تلفن خود کار که باهمت والای او همه کارهای آن تمام شده و در آینده نزدیکی مشغول بکار میشود.

چون فقیهی بود و ارسته از هوای نفس و عالمی بود آشنا بمسائل روز- نمایندگان کمیسیون امور قضائی او را بعنوان همکار صادقی انتخاب کردند و از نظرات موجش کمال بهره را بردند و طرحهای بی‌شماری ایشان را از تصویب گذراندند.

شهید حیدری در مدت نمایندگیش دو نطق پیش از دستور ایراد کرد که در نطق اول بتاريخ ۲۵ شهریور ۵۹ به افشای ماهیت پلید سازمان جاسوسی منافقین پرداخته و در قسمتی از آن بیان داشت «لازم میدانم در اینجا یادی از شهدای گروه ابوذر بکنم که بحق جوانانی بودند که در خفقان‌ترین دوران تاریخ ایران بی‌باخته و بدون وابستگی به هیچ گروهی تا مرز شهادت پیش رفتند... و اینها بهیچ وجه وابستگی بهیچ سازمانی نداشتند. گرچه اخیراً سازمان مجاهدین سعی میکند اینها را وابسته بخودشان نشان بدهند. و جالب اینکه اخیراً رفتنند سنگ قبر اینها را عوض کرده‌اند... و یک سنگی با آرم خودشان آنجا نصب کرده‌اند. و البته از اینها تعجب نیست که سنگ را

دزدیده‌اند. برای کسانی که اسلام را دزدیده باشند. کسانی که قرآن و نهج‌البلاغه را دزدیده باشند- دزدیدن سنگ برای اینها مطرح نیست. اینها میخواهند از هر راهی به هدف خودشان برسند...»

و در نطق دوم بتاريخ ۲۵ خرداد ۶۰ به افشای جریان لیبرالها و سردسته آنها پرداخته چهره کزبه آنان را برای همه آیندگان روشن نموده در قسمتی از آن افزود

«ایشان (بنی صدر) باید بدانند که تا رهبری امام هست و تا ملت پشتیبان امام هست آنها نقش بر آب خواهد شد و امروز امام ملت را مامور کرده‌اند و موظف کرده‌اند به اینکه میفرمایند مکلند شرعا و موظفند که در مقابل این مفسده‌ها ایستادگی کنند اگر چنانچه ایشان تسلیم در مقابل قانون نشود و دست از این تحریکات بردارد و دست از حمایت گروهکهای منحرف و جریانات انحرافی بردارد و بسا رسماً در مقابل ملت- مستعد بشود که دست از این مفسده‌ها بردارد ..... اما این را بدانید که ایشان هیچگاه حاضر نیست در مقابل قانون تسلیم شود و جمله‌ای دارد یکی از رادیوهای خارجی که از ایشان همیشه این رادیوهای بیگانه حمایت میکند. میگوید. آقای بنی صدر اجازه ندارد سکوت کند. و از جمله کسانی بودند که طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر را تهیه و به آن رای دادند.

## شهادت در قمرانگاه عاشقان...

سرانجام در شامگاه هفتم تیرماه ۱۳۶۰ بهمه ۷۲ تن از بهترین فرزندان پاک این ملت و در کنار سیدالشهداء- شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی بشف شهادت نائل آمده و ندای ملکوتی سرور شهیدان حسین بن علی (ع) را لبیک گفته بدیدار حق شتافت.

حادثه اسفبار بمب گذاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بدست منافقین از جمله حوادثی است که تاریخ آنرا فراموش نخواهد کرد و این حادثه مرگ لیبرالیسم و منافقین ملحد و نابودی چهره‌های کزبه وابستگان بشرق و غرب را باعث گردید.

شهادت این یاران صدیق امام ننگی ست ابدی بر چهره امریکای جهانشخوار و نوکسران دست‌نشانده‌اش و ملت شهید پرور تا نابودی استکبار جهانی و نوکراسان از پای نخواهند نشست.

بیکر پاک و مقدس بنا به اصرار مردم باوقای نهداند به این شهر برده شد و در شهرهای ملایر و نهداند باشکوه خاصی تشییع بعمل آمد.

مرقد مطهرش در کنار بدر بزرگوارش در حسینیه جوانان است و هم اکنون زیارتگاهی ست برلی آن مردم دلباخته شهادت و محبین به اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند رویه صفان زشت خو را نکشند گرعاشق صادقی ز کشتن مهراست مردار بود هرآنکه او را نکشند



# لحظه‌های هفتم تیر

انفجار در لحظه‌ای در حقیقت صورت گرفت که همه غرق تفکر درباره آن آخرین جمله شهید بهشتی بودند که ایشان گفته بودند ما دیگر نباید بگذاریم رئیس جمهور ما یک مهره آمریکائی باشد.

در زیر آوارها من خودم شاید (با محاسبه‌ای که بعداً پیش خودم صورت دادم و با اطلاعاتی که بدست آوردم از ساعت ورودم به بیمارستان و بقیه مسائل) حدود نیم ساعت بعد از انفجار بهوش آمدم و خود را زیر آوار یافتم. تمام بدنم زیر آوار بود بجز سرم که البته یک تکه‌ای از سقف آمده بود پائین و در حالی که تکیه به دیوار داشت روی سرم قرار گرفته بود یعنی سرم را پوشانده بود منتهی من سرم آن زیر آزاد بود ولی راهی به بیرون نداشتم از هیچ ناحیه بدن و خینی سخت می‌شد در آنجا صدایی بشنوم. صداهایی که من می‌شنیدم دو نوع صدا بود، یکی صدای مردمی بود که جمع شده بودند در بیرون و از همه آنها پیدا بود که برای کمک آمده‌اند و دیگری صدای کسانی بود که زیر آوار بودند. آنها که زیر آوار بودند، صحبت‌هایشان معمولاً یا خواندن قرآن بود یا شعار بود و یا اینکه تقاضای کمک بود. می‌شنیدم که یک عده‌ای تقاضای کمک می‌کردند می‌گفتند بیائید نجاتمان بدهید. عده‌ای هم مگر آقای بهشتی هم اینجا بود؟ من گفتم بله و همانطور که زیر آوار دراز کش بودم با دستم بر طرفی که فکر می‌کردم آقای بهشتی در آنجا هستند اشاره کردم و از آنها خواستم به جای اینکه مرا نجات بدهند بروند سراغ آقای بهشتی و آنها هم همینکار را کردند و در حالی که بشدت ناراحت بودند و یکیشان دستهای خود را روی سر خودش می‌زد رفتند به طرفی که آقای بهشتی در آن قسمت بودند و لحظاتی بعد نمی‌دانم آن افراد یا افراد دیگری آمدند سراغ من و آوارها را کناری زدند و مرا نجات دادند و داخل یک آمبولانس گذاشتند و به بیمارستان منتقل کردند.

در روزهای آخر انتخابات ریاست جمهوری دوره اول که بالاخره نتایجش بنی صدر بود از هر طرف تبلیغات علیه سه نفر از موسسین حزب جمهوری اسلامی و سه نفر از یاران امام یعنی آقایان بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی شروع شده بود و از جمله کسانی که به این تبلیغات دامن می‌زد و کار او در نفوس اثر سوء گذاشته بود آقای شیخ علی تهرانی بود که آن مسئله ادعای وجود اسنادی در لانه جاسوسی علیه شهید مظلوم بهشتی مطرح کرد و حتی مدعی شد که رفتم خدمت امام و همه اسناد را تحویل دادم و بعداً روشن شد که دروغ بوده و چیزهایی بود

که دیگران به او القاء کرده بودند برای اینکه بتوانند در آن لحظات حساس این افراد عزیز را منزوی کنند و زمینه را برای یکه تازی آقای بنی صدر با آن نقشه‌هایی که داشت فراهم کنند.

در آن روزهای بحرانی ما احساس می‌کردیم که نفاق دارد ترویج میشود و اصلتها و ارزشهایی است که دارد در جامعه پایمال میشود در آن روزها به شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی اصرار می‌کردیم که بیاید و کاری بکند و جلوی اینها را بگیرد و می‌گفتم که تشریف ببرید خدمت امام و به ایشان عرض کنید که چیزی بگویند و ذهنها روشن شود و آقای تهرانی دیگر نتوانند اینهمه سمپاشی بکنند و دیگران، اما در مقابل این اصرارها شهید مظلوم گفتند ما چقدر متکی به امام باشیم و چقدر بار سنگین این انقلاب را به دوش امام بگذاریم و چقدر خودمان با اعتماد بنفس و توکل به خدا کار نکنیم بگذارید این شایعات باشد و ما درست عمل کنیم و با عملمان نشان بدهیم که این شایعات درست نیست و جامعه از شنیدن این شایعات و از عمل درست و رفتار صحیح ما درس بگیرد.

بهر حال ما مهم نیستیم، ممکن است ما هم از بین برویم اما این روشها و منشی‌ها باقی خواهد بود و این درسی خواهد شد برای بسیاری از مردم بنابراین هیچوقت اصرار نکنید که من از امام خواهش کنم که امام صحبتی کنند و این شایعات را بر طرف سازند بگذارید، کار ما و عملکرد ما خود بخود تکذیب کننده این شایعات باشد. که البته بعدها دیدیم که همینطور شد و دیدیم که شهید مظلوم آیت‌الله... بهشتی هیچوقت نرفتند پیش امام تا امام این شایعات را تکذیب کنند اما عمل آنها و برخورد صحیح آنها با این مسائل و مشکلات سبب شد که مسائل روشن شد برای جامعه و شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی با آن همه تبلیغات که علیه ایشان میشد الان بعنوان یکی از اولیاء الله برای مردم ما و حتی برای سایر ملتها هستند و این نتیجه همان ارزشهای والاّی بود که در وجود ایشان متبلور بود و به مرحله عمل هم رسید.

روز دوم تیر یعنی پنج روز مانده به فاجعه، شهید مظلوم آیت‌الله... بهشتی وارد دفتر سیاسی شدند البته با کمی تاخیر و این برای ما عجیب بود، وقتیکه علت تاخیر را در جلسه جویا شدیم ایشان با یک حالت وجدی که داشتند اولاً عذر خواهی کردند و گفتند که امروز آقای محمد منتظری با قرار قبلی آمده بودند پیش من و ایشان صحبت‌هایی داشتند و از طرفی مطلب ایشان طوری بود که من نمی‌خواستم زودتر از تمام شدن حرف‌های برادر منتظری بیایم به جلسه، ایشان ادامه دادند که برادر منتظری به دلیل اینکه در گذشته بر اثر بعضی از تصورات نیکه از من داشتند یک صحبت‌هایی کرده بودند اخیراً خوب متوجه شده بودند که درست نبوده آمده بودند در این زمینه عذر خواهی کنند و برادرمان منتظری ضمن صحبت‌هایی گفتند من از شما عذر خواهی میکنم از قضاوت‌های نادرستی که کردم و دلم میخواهد که شما اجازه بدهید من بروم و با مطبوعات و رادیو رادیو تلویزیون مصاحبه کنم و عذر خواهی خودم را در سطح عموم اعلام کنم و من به

ایشان گفتم برای من همین بس است که شما متوجه حقیقت شدید و حتی نیازی هم به همین نبود که شما بیایید و از خود منم عذر خواهی کنید خوب حالا کردید ولی بیش از این احتیاجی نیست و من به هیچوجه حاضر نیستم که شما در سطح عموم این مسئله را مطرح کنید و بعد دستی روی شانه محمد گذاشتم و همدیگر را بوسیدیم و صبر کردم که ایشان کارشان با من تمام شود و بعد از رفتن ایشان من به جلسه بیایم و در خدمت شما باشم.

جالب‌ترین موردی که نظر مرا در جلسه روز هفتم تیر به خود معطوف کرده بود این بود برادر محمد منتظری دقایقی قبل از انفجار دقیقاً به صورت آقای بهشتی نگاه میکرد و لحظه‌ای مردمک چشم ایشان از رخسار نورانی

آیت‌الله... بهشتی منحرف نبود و من متعجب این صحنه را نگاه میکردم.

یک روز همسر شهیدم دکتر فیاض‌بخش بمن گفت امروز در جلسه دولت آقای دوزدوزانی گفت که هیئت دولت باید شهید بدهد و برگشت بمن هم گفت من در همان لحظه آرزو کردم ایکاش اولین شهید این هیئت دولت من باشم.

هنگامیکه شهید عبدالکریمی نماینده مجلس شورای اسلامی از لنگرود انتخاب شد گفته بود که نمایندگی مجلس شورای اسلامی را جز مرحله دیگری در طی مسیر شهادت نمی‌بینم و از این روست که آنرا پذیرفتم و همه وقت و فکر و توان من در راه خدمت به ملت محروم و مسلمان در چهارچوبه اسلام خواهد بود.

آنشب قرار بود بحث اقتصادی باشد ولی دکتر بهشتی بخاطر اینکه بتواند بخانواده یک شهید در آنشب سرزند از ناظم جلسه که شهید استکی نماینده مجلس شورای اسلامی از شهر کرد بود خواستند که اول جلسه صحبت بکنند و بعداً سرکار شهید دکتر چمران بروند.

بعد از ۱۴ دقیقه از سخنرانی دکتر بهشتی که چشمم در سیمای پر مهرش دوخته بود و گوشم به نوای دلنشینش سپرده بود یکباره احساس کردم رعد و برق سنگینی ایجاد شده و لباسهایم آتش گرفته و آسمان بزمین آمده است و بعد از نیمساعت فهمیدم سقف فرو ریخته و صدلیهایی را که بر روی آنها نشسته بودیم بر روی هم ریخته و برادران گویبی در جلسه دعای کمیلی نشتانند و همه بذكر دعا و تلاوت قرآن مشغولند صدای برادر محمودی نماینده قصر شیرین و برادر فردوس پور نماینده فردوس را می‌شنیدم هم‌ردیف ما شهید محمد منتظری و شهید دکتر فیاض بخش بودند و ناله‌ها و دعاها را خوب می‌فهمیدم و همه می‌گفتیم حال دکتر بهشتی چطور است. صداها بعد از هر دقیقه خفیفتر بگوش میرسید و بخاموشی میگرایید.

بعد از ساعتی متوجه شدم که بر روی جناز مه‌های ما گامهای پرتوان حزب‌اللهی‌ها در حرکت است و صداهای نامفهومی از آنان بگوش میرسید و معلوم بود که از عظمت فاجعه بی‌خبرند و نمیدانند چه کسانی در زیر خروارها خاک و آجر و آهن در حال جان دادن هستند بعد از سه ساعت متوجه شدم که گوشهای را با دریل یا کلنگ سوراخ کرده‌اند و از طرف دیوار مدرسه روزنای بی‌ز شده و هوای مختصری وارد شده است دستم را گرفتند و کشیدند و بامبولانس منتقل کردند و در آنحالت بامدادگران میگفتم دکتر بهشتی را نجات دهید و محل او جلوی سالن پشت‌تربوین است.

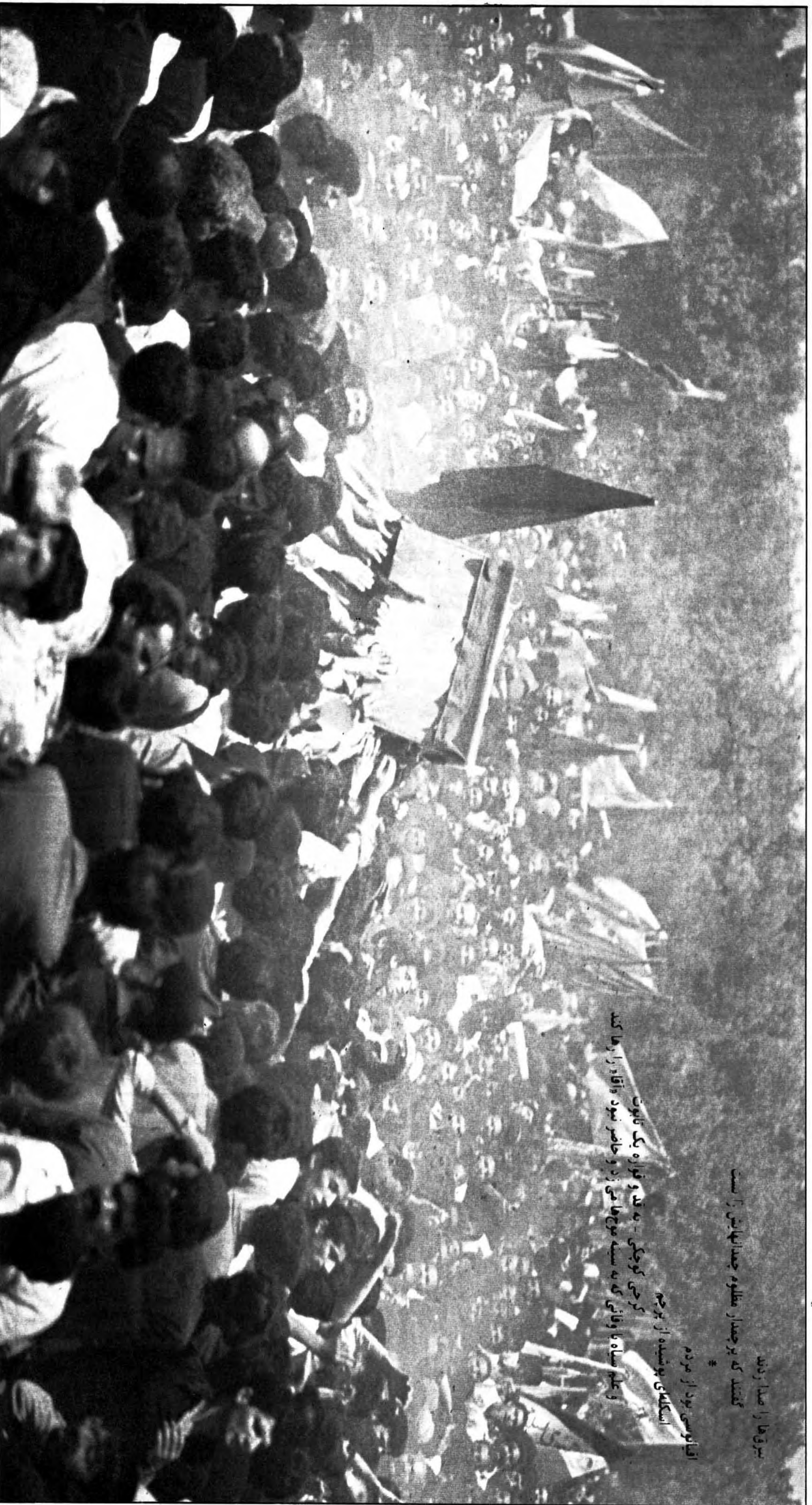
ساعتی قبل از شروع جلسه هفتم تیر بنده به شهید مظلوم آیت‌الله... بهشتی عرض کردم که آقا ما گاهی برای سخنرانی به شهرها و محلات مختلف می‌رویم و بسیاری افراد از ما سؤال میکنند که ما خیلی بر علیه آقای بهشتی شعار دادیم و تهمت زدیم و دروغ گفتیم و در واقع بلندگوی این گروه‌های منحرف بودیم آیا آقای بهشتی ما را میبخشد تا ما خیالمان راحت باشد یا نه و ما چطور میتوانیم به ایشان دسترسی پیدا کنیم و از ایشان عذر خواهی کرده و ببخواهیم که ما را ببخشند.

شهید مظلوم آیت‌الله... بهشتی بمن فرمودند: از قول من به همه بگوئید بدون استثناء تمام کسانی که قبلاً ندانسته بر علیه من حرفی زدند و حالا متوجه اشتباه خود شده‌اند و من همه را میبخشم. و احتیاجی نیست که از من عذر خواهی کنند و ایشان قبلاً هم بارها این را گفته بودند ولی در آنروز ساعتی قبل از شهادتشان این حرف برای ما خیلی جالب بود.

پاسخ دوستوال برادر شهید موسی کلانتری در تالار شهر باختران بعد از اتمام سخنرانی ایشان در آن مجلس ۱- یکی از حضار: آی‌حزب الله جماعت کس است؟ برادر شهید موسی کلانتری: اگر جلوی ضدانقلاب ایستادن و در افتادن بامردوران شرق و غرب جماعت کس است اینجانب افتخار میکنم که لقب جماعت کس کبیر داشته باشم. ۲- وظیفه حزب الله در این موقعیت چیست؟ برادر شهید موسی کلانتری: اینجانب شایستگی آنرا ندارم که در زمره حزب الله باشم ولیکن حاضرم یک تنه باصداقت از این ضدانقلابیون و مزدوران اجنبی درگیر شوم و اگر کتک هم بخورم و یا کشته شوم خوشحالم چون کتک خوردن در راه خدا لذتبخش است.







بیرونها را صدا زدند  
گفتند که پرچمدار مطلوب چندانیهاش را نیست

افغانوسی بود از مردم

اسکلهای پوشیده از پرچم

و علم سیاه با و فانی که به سینه موجها می زد و حاضر نبود آقا را رها کند  
گر چی کوچکی - به ند و فواره یک تابوت